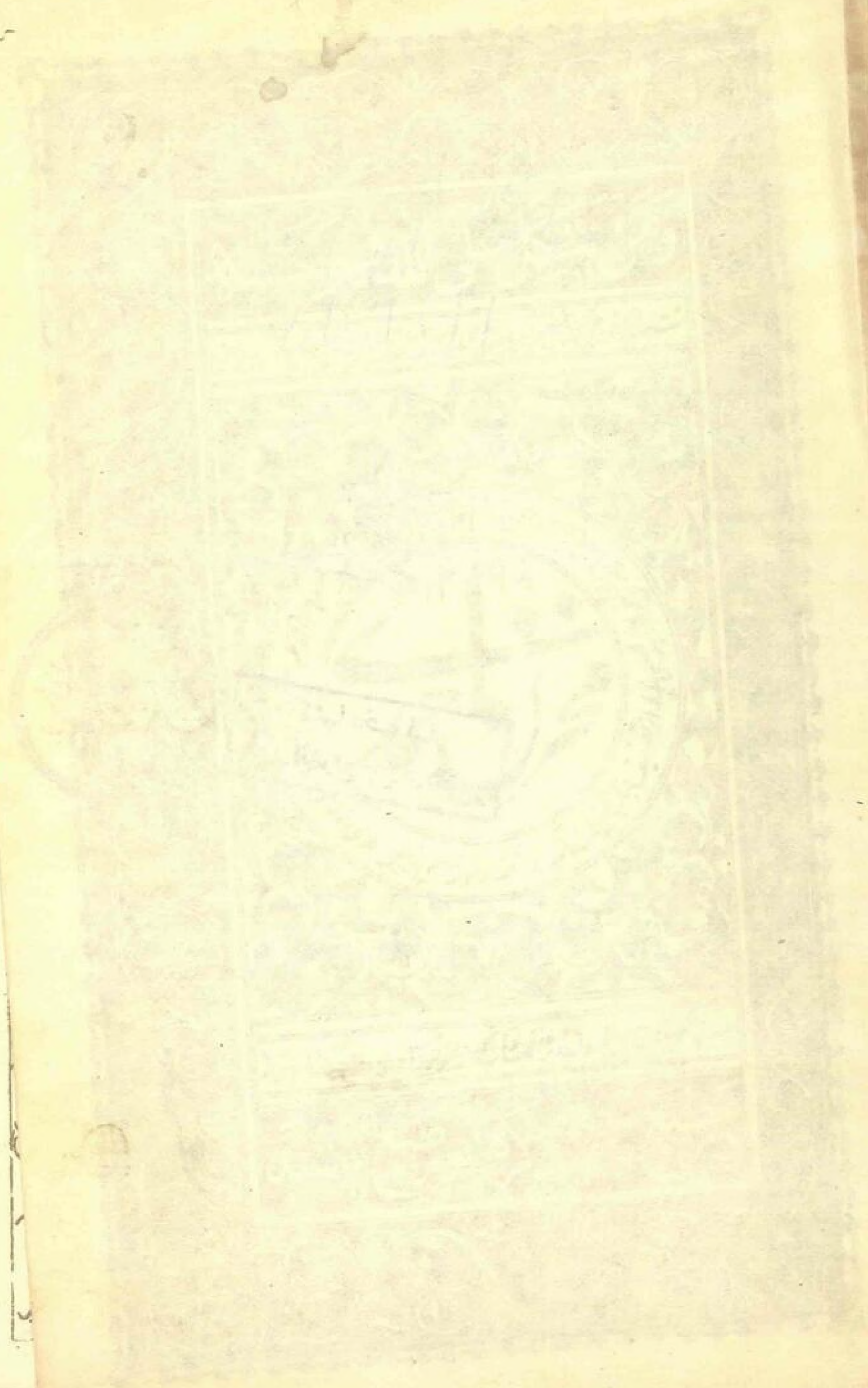


25



2

2

3

Q

5

8

Y

6

1

11

21

21

31

Q1

51

81

Y1

61

1

12

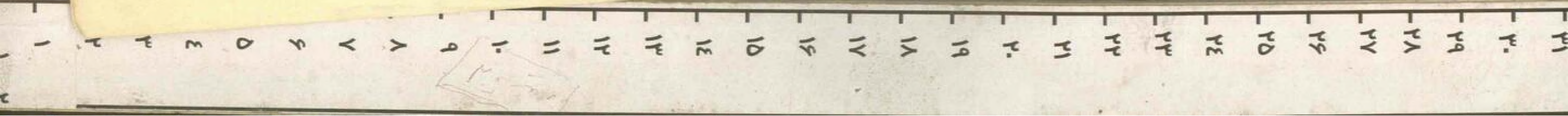
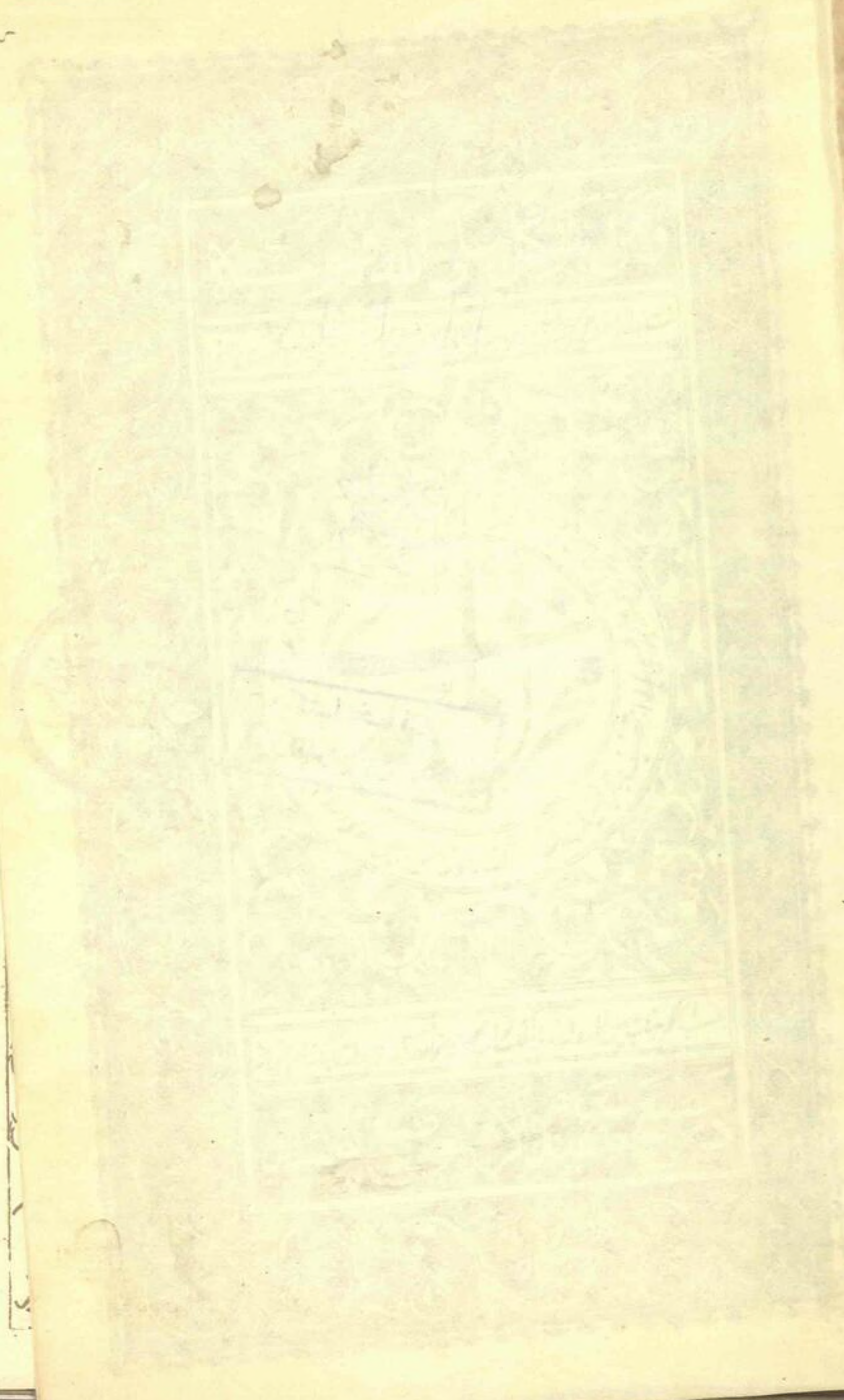
22

22

32

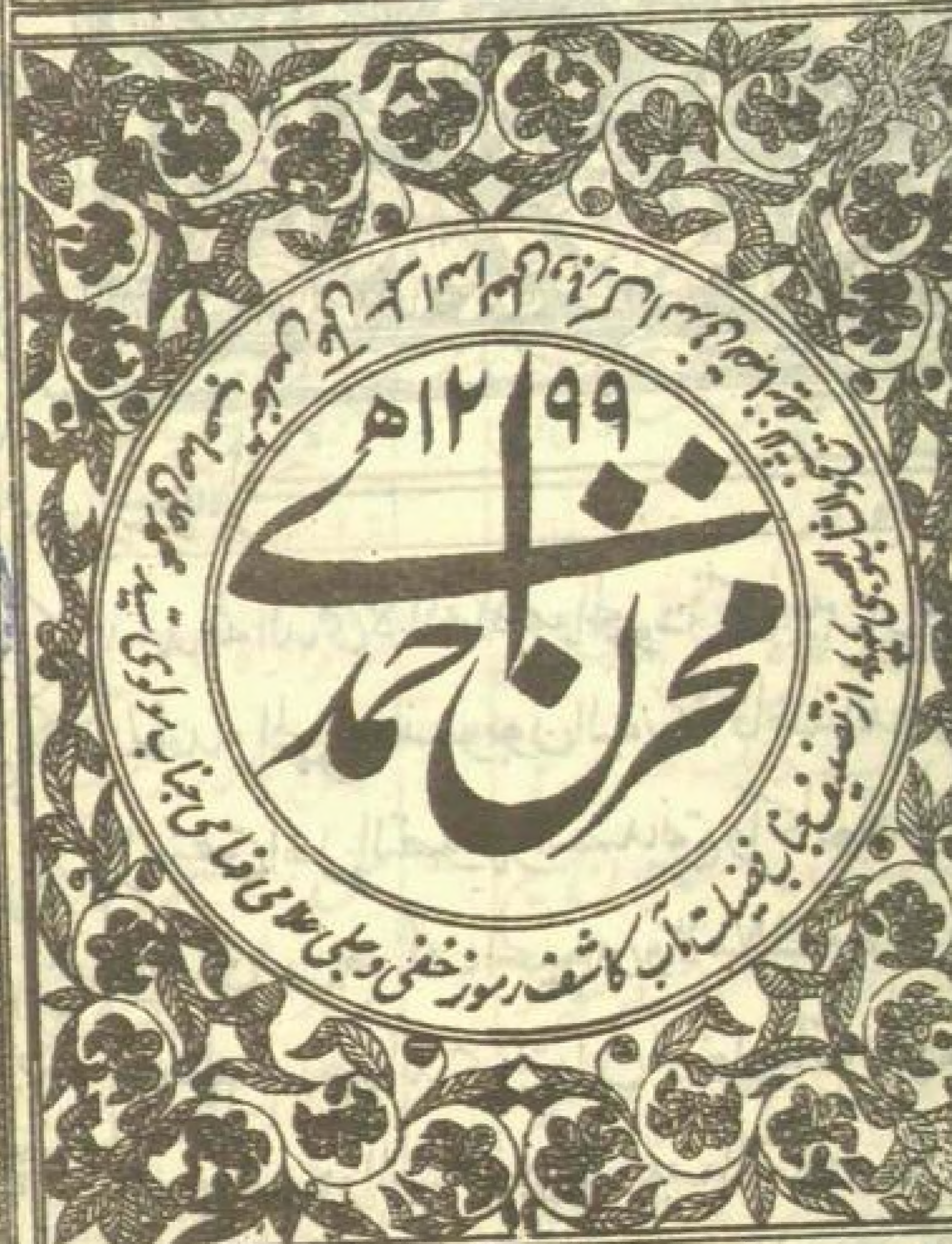
Q1

25



وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

نست خدا را غرض و تکیه کنیم و ما را بس است از خداوند عز و جل



مسب حکم جناب بین الدوله وزیر الملک فاج محمد علیخان نصایب اصول جنگ ام اقباله

مطبع حکام که زویر طبع پوشید

۱۵۹

۱۱۰۳۵۵

سید محمد

کتابخانه
نورالدین چهاردهی

بِاللَّهِ يَا كَلْبَةَ
لَا يَسْلَمُ دُنْيَا وَيَا كَلْبَةَ
قَلْبَهُ وَيَا صَدِيقِي وَ
الْفَارُوقِ وَذِي النُّونِ
وَالْمُرْتَضَى أَمِيَّةً وَيَا شَيْمًا
مُجَاهِدًا وَيَا عَسْبَ بْنَ
أَحْمَلٍ مَرْثَدًا أَوْ هَلْدِيًّا
عَلَى هَذِهِ الشَّهَادَةِ تَحْيَى
وَعَلَيْهَا غَمُوتٌ وَعَلَيْهَا نَيْتٌ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ

علا شفا وسيدنا و
هادينا ومرشدنا امام
اللة والدين وخليفة الله
باليقين السيف المهد
السيد احمد
مجدد مائة ثالث عشر
عند من اختار واختير

٢
عدو في الدنيا بطرد
وفي الآخرة ما يدله شعر
اللهم اخترنا في رزقك
وخير به برحمتك يا
أرحم الراحمين فضيت
بالله رباً ومجرباً و
بسلام من دنيا والآخرة
قلبة وبالصلاة

[illegible]

الا اے کیت قلم بر قدم
 کلید در ملک بستی توئی
 پس از نور احمد ز ملک قدم
 تو اول خدا را نمودی سجود
 توئی مادر طبع را خوش پس
 بسین آله چاره سازی توئی
 ز تو کار عالم سر اسر و
 طر از نده نقش قدرت توئی
 توئی کفچه دیک تقدیر ما
 تو ام شاد و منت چون شیر
 بتالیف این نامه دلنواز
 که تا نخستن احمدی و اکتم
 بدو کان یکے فرش زرین نگار
 سپند بر آتش بسوزم روان
 پس انگه نشینم بدو کان درون
 خریدار آن گوهر ارجمند

خدایت دو صد بر قضا بر قدم
 طرفدار بالا دستی توئی
 تو در ملک بستی نهادی قدم
 ز تو کائنات آمد اندر وجود
 سخن در جهان از تو شد منتشر
 همین نقش بندی مجازی توئی
 ترا دست گیرند شاه و گدا
 نه نواره حوض قدرت توئی
 توئی یاورد دست تدبیر ما
 من و تو بهم یاورد دستگیر
 مراد ستگیری کن ای چاره ساز
 در کان جواهر هستیا کنم
 پسند از من از فضل پروردگار
 که از چشم بدزان بیابم امان
 بچشم جواهر بران گوناگون
 نباشد بجز شاه بخت بلند

تجلیان بر اصل و فناء اول
نب و در در بیان کن اول
خطا ضمن یام و در بیان
رضی میخیزد اگر در
بگویم در این عالم و تبارش
نمیخیزد و در عالم
نمیخیزد و در عالم
ایمان و شش از اسباب

نشسته شهنشاه بر تخت زر
ایزدی قاضی روشن
بخیل خدایو دیار گین
کجیم و صو داشت در زو
گرو و جب خرسند جمع آمدند
چراغان بمبش شمع آمدند

دوست نامزدین کو آید ایجا حیدر
بشناسه آن نام موسوم کن
کتابچه بدینگونه مرقوم کن
ایک نواسه شاه کشور کشا
پس از آنکه میر شاه سازد دعا
پس از آنکه میر شاه سازد دعا
پس از آنکه میر شاه سازد دعا

یک کلاهش باز و آنکه هزار
 مرغ داشت همه کرامت و یک
 دانه و از آن مرغ کج
 را خطه هر مفتی و در نیدار
 زود و زود که این علم باز
 نزد قضاوت گرفته راه فراد
 یاد او بایه دل افروزی
 پادشاه یاور و ده پیکار

فوزیہ اسٹیمپ ٹار
نہ پریک جو ایم زبان
اسے خداوند دولت بخدا
اسے وزیر محکم دانا
کچھ ناسخہ خردہ زبیر
سایل از فیض بولیں یوں
رب دوست فوزیہ دو گہ بار
لانہ گئی کے بوقت سوال
کائنات از اشفاق و زار دار

خجسته بنده

نقشبندی

کشفه گود در آن غفلت
نمایان مغان از هر
دین کارش در آن علم
باسمای بزرگان

رایت عدل تو چو گردن شهر	رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتاب به آسمان سخا	آن دو دست تو ابر دریا بار
فلک تو شمع و آتش است فلک	کلک آمد مطالع انوار چه
یم علم است محبت گو	یا مگر هست مخزن اسرار
منبع ابرو و معدن الانعام	مفسان راست مخزن ادرار
یا ور یکسان بهر تنگی	یا ریش بهر مفسان در کار
آسمان رفعت جهان سخا	این قصیده نگر جو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل درو	یک فلک پر ز صد هزار تار
اگر از گوش دل کنی اصفا	آسرین باد گویم بسیار
کیسه های مراد این غمناک	کن پر از سیم و گوهر شہوار
که اکنون بصد هزار ادب	بد عالمای تو کنم تکرار چه
رو نهاده بخاک و کبر ز سر	رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا	این بود ساکن آن بود تیار
سر در سروران تو باشی وین	سر تو سبز تخت تو بیدار چه
تا بود دشمنت بقصد حیات	تن اوخته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
برترقیم شجره های ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندی و قادریه و چشتیه است

شاه عبدالقدوس آل علی
از بزرگان شیخ آدم کبک
از بزرگان شیخ احمد نیشابلی
از بزرگان شیخ محمد باقر

بعد تو حیدر خدای ذوالجلال
در یکس نیست رسد لکال
شمار از بزرگان فانی
بیرون عالم نماند

پیران خوشید عالمین
ارشد و قدوة این
قطب دین
مشتاد و والد فرخنده

شاه عبدالقدوس آل علی
از بزرگان شیخ آدم کبک
از بزرگان شیخ احمد نیشابلی
از بزرگان شیخ محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و صلوة و السلام علی
رسوله محمد و سلیمة
الطاهین و علی آلہ و
صحابہ ائمة السالکین

آمد رب العالمین را شاد است	مادی و قش محمد زاهد است
خواجہ یعقوب است پیرش بگیان	مرشد پاکش عبید الله بدان
آن بهار الحق و الدین نقشبند	مرشد پاکش بدان بچون و چند
خواجہ بابا هست پیرش بمیشال	رهبر او حضرت میر کلال
خواجہ محمود است پیرش بمینی	مرشدش خواجہ علی رایتنی
خواجہ عبد الخالق او را راهبر	خواجہ عارف رهبرش دان آپسر
رهبر او ابو علی فرخنده قال	خواجہ یوسف مرشدش بے قیل و قال
آنکه از حق باقی از خود فلانی است	مرشد او بو الحسن خرقانی است
اوز جعفر صادق این اشاد یافت	بو الحسن از بایزید ارشاد یافت
کرد بیعت راز قاسم آشکار	جعفر صادق امام روزگار
رهبر او حضرت صدیق خوان	مرشد قاسم بجز سلمان مدان
مستفید آمد ز ختم المرسلین	صدر دین صدیق اکبر طب دین
آن امام جعفر صادق عیان	نسبت دیگر کنم بر تو بیان
بر سر شان صد درود و صد سلام	داشت این نسبت نایاب کلام
در د و عالم جمله حاجا تم برآر	یا آلهی از طفیل این کبار

و چون دو شجره طیبه آن که یورستان آلهی و نخلستان نبض
نامناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

قطب الدین بختار کالی
قطب الاقطاب خواجہ
مقدس حضرت خواجہ
در قادریه از بزرگان
ابن طایفه در درجه است
گشت دین فخر احمد منسلک

امام بعد سید محمد علی
بخت و ذریه مشرک
در سلک طایفه علی بن ابی طالب
وقادریه و نقشبندی
مجددیه و محمدیه متوسط
فخر سید احمد منسلک
گشت دین فخر احمد منسلک

وایشانز العبد الواحده
بن زید وایشانز زین العابدین
حسن وحصی وایشانز
بابم الامام وایشانز
حضرت علی کریم الله وجه
وایشانز زین العابدین
والسین محبوب العالمین
احم مخفی محمد مصطفی علیه
الله تفضل علیه علی السوا

دانشان زیبا بی
بصری دانشان را به
خواجہ خدیوہ عثمانی
دانشان از سلطان تاتارین
ابراہیم ادم دانشان
بفضل ابن عیسی
دانشان از بعد الواحد
من زید دانشان

که حضرت سیدالجهنم بر منی میثو دیدن طواف
سبط اعلی رسول خدا بحسن شش ابن حسن
نزد حضرت سیدالاکبر کنون باید دانست که
چهار فان بن سید محمد فانی

۱۱
سیدالجمالین و خدیجه بخت
نایبالمسلمین علیه الصلوة
والسليم رساننده این کتاب
مستجاب را زیاده و رنگین
سازم بعده باصل مطلب
بپردازم و بانه التوفیق
و مغفلا مستغاثه بقدان
الله تعالی

که عیال اکثر اند و ترحم
اشراف و اراذل و یتیمان
بمروت و حال از ایشان
ببوی خطور میکند که بزرگ
و خطا پرستان آفتست چو
ببیکان می نمودند بر شام
و بیکاه دروغ بینجان و تنگ
درستان خصوصاً بیهوشان

بجایابیدگذاشت که در بار
او آنچه سخن داد و خواهی
دانست بطور خواهد آورد
تا که نظامی سفید نیست
و چون بس نیز و بلوغ
رسید نزد خدمت خلافت
که عیال الله اند و ترحم
در باره ضغفای

پایان چون عهد سوگد کرده
در بای منزل مقصود فریاد
کنند و با آن مانعید باز
جمع که حال خود را درین
مواضع شنیدند فرود آمدند

۱۳

اگر برادران در حق ما
کنند شک و دمنمون شایان
خواهم شد همه ما گفتند
که هر چه فرمایند باالرا
والعین قبول خواهیم کرد
از شاد فرمودند که شد
موی که بکنند و از گفتن خود
بگریختن نمود

چون بودند که گوشت را بر سر می گذاشتند و گوشت را در کمال
 بلان می کردند و گوشت را در کمال
 گوشت را در کمال
 است وقت خوردن
 گوشت را در کمال

بودند بناچار بر فرموده حضرت در گلیم مبارک بهر حال و انتقال خویش فرما
 ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
 بال و کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان می رفتند و
 می فرمودند ای یاران و برادران هر چه که احسان امر و زبیرین کردید بقیه
 از ادای شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
 مقوم که لکننو بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تباش روزگار
 که بموجب قوت و بیوت انسانیت مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
 برادران بجز زاد راه قلیل چیزی بر سر مصارف اقامت نداشتند تلاش
 معاش روزمره بهر نفس ضرورت افتاد و تجسس این دو شکل که عبارت از
 تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
 روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکد و جزو کتابت
 مختصات مثل کرایا و امیقا نوشته وقت شام میفر و ختنند و بعضی از ایشان
 قطعه پارچه خریده کلاه و کبسه دوخته بمعرض اتباع می آوردند و حضرت
 ایشان بر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
 که همتائی او دیده نشد یک بخش بر سر حضرت طعام روزمره مقرر کرده
 بود جماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
 طعام همه کس فراهم شدی ناخورش یاران بجز دال نبود و ناخورش

کافی است اما در
 جماعت مذکوره در ابتداء
 بلاء فاقه گرفتاری شدند
 حضرت سید انقیاباد
 میاگردین طعام

فرمانیدند خود را شب
 نجاتی که بیکدند اکثر
 و سر دو وقت که بعبادت
 بیان تناول طعام می
 فرمودند از بخش خود
 نصف و گاهی ثلث و گاهی
 و نصیب حصه بیکدند
 می فرمودند و در وقت چای
 ماه در ککننو اقامت داشتند

ایشان از اول سفر
 از شما آن دفتر را از
 رجید و نضاح خدایند
 منحن بر یک دنیا بیک
 می فرمودند و بیکدند
 یاران و بود با وجود
 از خدمتین و امام العاقین
 رنجبت التقلین قدس سره
 باینجه شرفا شاه

از آن پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکننو پیر و انگلی گشت
 صد سوار جدیدی نافر گذرید با شماع اینجه شرفا شیان روزگار قریب هزار
 سوار درست به اوراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظ
 و جابت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده
 یک اسامی سوار حصه افتاد و همین و تیره رسیدی و واسامی سوار حصه
 حضرت ایشان افتاد بود و دید این معنی برادران و عزیزان را محروم داشت
 و بعینایت اینزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
 نداشتند فی سبیل الله با آنها هر دو واسامی دادند رئیس مذکور با شماع
 این معنی بهر گونه حضرت ایشان را امیدوار ساخت درین ضمن والی لکننو
 را سفر بر سر سیر و شکار بطرف کوهسار رود داد حضرت ایشان نیز زفات
 والی موصوف را با یاران تلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده باد بیکدند
 که در زفات حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
 درین سفر هم آنحضرت حامی اقبال رفقا بنحویکه از خروج وطن برخود خفا
 کرده بودند مرعی و اجراء داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت سه
 ماه درین سفر ماندیم جز صحرای بکائی و فاقه کشی و صعوبت سرا و گرما یک جبه
 بوصول نیامد و رئیس مذکور در نیت سطور و آری و نعم و امر و زو
 فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف اخیل میدارند میفرغیت و حضرت

عبد العزیز
 شام و پنجده ایان
 انظر
 بیچ و بیچ
 بین
 در اعراض

بازده با متفق شده
 از بخاسف و ملی اختیار
 کنید و بیعت آن سالک
 دسالک تقوی را که نود
 ان الذین یباعونک
 انما یباعونک الله در
 شان اوست و در

ربانی در کائنات خود
 یاری از بخت خود
 یاری از دست
 تقوی و بیکدند
 می فرمودند و بیکدند
 یاران و بود با وجود
 از خدمتین و امام العاقین
 رنجبت التقلین قدس سره
 باینجه شرفا شاه

در روز دین من غم و اندوه
 بنیالودم که روزی چهارم
 شخصی از طرف محرابی
 آمد از دس دریا نشاند
 که شخصی بآن پست و غم
 در شکل و شمایل که آن شکل
 با صورت مبارک همان
 در روز دین من غم و اندوه
 بنیالودم که روزی چهارم
 شخصی از طرف محرابی
 آمد از دس دریا نشاند
 که شخصی بآن پست و غم
 در شکل و شمایل که آن شکل
 با صورت مبارک همان

صلحت دیدن آنست که یار همه کار
 یاران مذکور الصد خصوصاً مولف این سال که محبت دنیا در جدر قلوب
 شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استزای نمودند و چون دیده
 بصیرت ایشان که نبشاده هوا و هوس تیره و مکر گشته نور و عطر و تذکیر
 در آینه قلب قاسی بچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس غیر با سوشک کور
 را چون دید در هیچ نشانی نبخشید تا آنکه شیء آیات یاس و ناامیدی لازم
 نصیحت شنوی از صفو حال ایشان برخواندند این کیسه را بگوشه برده
 با شخص همون جواهر پندار جعد آویزه گوش ساخته پوست کنده فرمودند
 که فردا پاپس فردا ما را بی دلی خواهیم شد بخوایم که تور فاقه ما اختیار سازی
 عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین
 تمیستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البتة تحمل این بارگران خواهند شد
 بنده را که موضوع است تحمل این کوه گران امکان نیست بزمین ما چرا
 دوسر روز نگذشته بود که روزی بلشکر والی لکنو که در آن بودیم کوچ
 نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
 بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را بنیافتم تا شام تجسس در شکل سواران و
 پیادگان و توپخانه نمودیم جائی اثرشان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
 نشان نداد و چون آن سفر در پیشه محمدی که جنگل مشهور و مسکن سیاح و

در این حال که صحت
 شرافت و صلاحیت از چو
 او بودیست کیست
 آن جوان چپ با جلیان
 نمود که چون از منزل
 و شبیه قصد کرد و بیجا
 خانه که بیرون رفت و بیجا
 ضعیف و ناتوان بود
 بنامه حال که کوه سیب

رسیدن جبرائیل
 در این باره که
 خداوند فرمودند
 حاجت و حاجت کیان
 سران باریان
 در این باره که
 خداوند فرمودند
 حاجت و حاجت کیان
 سران باریان

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطبع شکم سیری با جرت بگرفتم اول رزان و لغزش
 کنان و گریان و پریشان قدم بهادی نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
 شد و حالت حال دیده به اختیار انگبار گردیده گفت ای جوان این حال ضعیف
 را چرا بظلم و تعدی گرفتی از خدای تری گفتم که من او را تعدی نگرفته ام بلکه
 با جرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با و متوجه شده نفیشت
 حالش فرمودند اجیر گریان شده به عرض رسانید که دیشب فاقه کردم و امر دزد
 بنا چاری این بار بر سر برداشتم حضرت دوسه من آورده بصدد تضرع و زاری
 فرمودند که اجرت این اجیر گری او کن و الا منظر قهر حق باش من فی الفور
 چند فلوس موجوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستیجه فرمودند
 که بخاطر اینچند زیر درخت که زایا از بنشین و راحت گزین و لغزش است
 کن بجز دشیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درخت بنشستم و مجروح
 نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را بخت
 اجازت فراموش نمودن احسان خود تا من ترسان ترسان بحضرت ایشان
 گفتم که ای جوان سیاهی صاحبین بر چهره تو هویدا است و آثار عقل و کیاست
 از گفتار و کردار ت پیداست عجب از شما این سخن که حکم آن از اطفال غور
 سال مننون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی حق و
 دق که از دیدن آن دل رستم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

در این حال که صحت
 شرافت و صلاحیت از چو
 او بودیست کیست
 آن جوان چپ با جلیان
 نمود که چون از منزل
 و شبیه قصد کرد و بیجا
 خانه که بیرون رفت و بیجا
 ضعیف و ناتوان بود
 بنامه حال که کوه سیب

در مقام بیاد دارم
 سید المجدیدین
 در قصبه نصیر آباد
 نقیضه مولفان این رساله را
 نقیضه در کمال سلطان

و جناب عالی نشسته حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده
 فرمودند از راه بریلی متعلقه لکنو ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات آن
 مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع بستید گفتند
 اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
 مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صغوبت و اذیت این سفر طول
 بر خود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
 او تعالی جل شانہ اینجار رسیدیم فرمودند که پوراست پدری و مادری شما اگر
 فضل خدا شامل حال است فایز خواہید شد آنگاه بنجادی اشارت فرمودند که سید
 صاحب را در مسجد اکبر آبادی که مسکن بر آدم مولوی عبد القادر است
 دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که همان عزیز را که حالتش عند اللہ
 مفصل خواہم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش تصور نکنند حضرت
 ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد سطور منزل گزیده بعد از انقضای چند
 ایام شب جمیع بشارت بیعت جناب سحاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشت
 در طرق ثلاثیہ عبارت از چشتیہ و قادریہ و نقشبندیہ مستقد و مستفیض گشتند و
 در سنہ ۱۰۸۰ و دوم بعد مرور یکہزار و دویست و دویست و دو سال این جماعت
 عظمی و عطیہ کبری بحضرت ایشان دست داد و در اول جلسہ کہ حضرت امام المحدثین
 بحضرت سید المجدیدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفہ اول از لطائف است

حضرت چندان مستبشر شد
 فرمودند ای کلمہ سر کو
 در مقام رسیدی و در تکیہ
 عالم صغیر عبارت از بدن
 انسانیست یافتی اینجا پی
 یک قوری و درازن
 بنشین و شغل شوی شغل
 سلطان با تمام جماعت

انفا و کشش گشت
 سید و در روز از تحقیق
 این آیت کبریہ
 و این منشی
 و آن لفظ
 بجهاد و کفن
 تسبیح سوال کرد

باسم المجدیدین
 مولانا محمد امجد
 عبدالحی است باستیاب
 در کمال سلطان
 در مقام بیاد دارم
 سید المجدیدین
 در قصبه نصیر آباد
 نقیضه مولفان این رساله را
 نقیضه در کمال سلطان

توجه بعالم کبیر کہ عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی ہر جزوے
 از اجزای عالم کبیر کہ مقصور تو شود بتامل و تکلف و تمیق تمام بطریق توجہ اکتفا کن
 و بنایت تفکر نہایت تامل از ثری تا فوق السما لمحوظ دار بموجب فرمودہ
 شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت بخومی از بدغم بلکہ از ہر بن موم
 امتدائد و از ہر در و دیوار و حجر و در و دیوار یا نیکہ بر داشتہ بودم جاری
 بود و طرفہ حالتی دست داد کہ الحال از تحریرش قاصر بہون حالت گریان
 و خندان و والہ و حیران بخدمت سید المجدیدین رسیدہ سر بز انوی شریف
 نہادہ عرض کردم کہ خدا را ازین نفقہ کہ بنایت عالی این صورت را دست
 داده برون آرید والا بلا شک و شبہہ دیوانہ خواہم گردید و یا حالت جذب
 بر من طاری و ساری خواہد گشت از سنہ کم دست شریف بر پشت این
 کثیف نہادہ فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش ہر گاہ یکبارین معاملہ
 خواہی بنحیکہ تعلیم کردہ ام شغل نامائی ابواب این دولت بر روی تو خواہند
 کشود آدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجدیدین رافضی و
 اثبات تعلیم فرمودند و در اسرع اوقات با حسن الوجہ حاصل گشت بعدہ
 طریقہ یاد و اشرت کہ مفاد آیت کریمہ ہر جاک لا تلکیمہم تجارۃ و
 لا بیع عن ذکر اللہ کہ بتفصیل تمام در رسائل حضرت نقشبندیہ علیم الحرمہ
 والرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم کہ مؤلفہ خلفاء راشدین حضرت

در مقام بیاد دارم
 سید المجدیدین
 در قصبه نصیر آباد
 نقیضه مولفان این رساله را
 نقیضه در کمال سلطان

است و این شغل چیست
 امام المحدثین این بیت
 مشہور حافظ شیرازی علیہ السلام
 زبان آور و ندیمیت
 بی سجاد و یقین کن کہ گشت
 بیک مغان گوید
 کہ سالک بچم نمود زلہ

ملی بیجا
قیام در کثرت نوافل و فضائل
خلایق و عدم تعرض از
نصایح مجربین و فاسقین
بنیاد آیت و اذا اخطا بجمع
الجاهلون قالوا سلونا
مستغول و موقوف باشند
از اذ گوشت گزینی و مجیب
و غریب انبار و در کثرت
و باشاره النص و بنیاد

۲۰
رضی اللہ عنہم شمارا
می دیدند بلاشبہ کافرو
شائق پیدا کنند کلاب
بجواب سلام ایشان نمی
کشادند پس صاحب لایت
علی مجاہدہ نفس درصمیم و
فعلی وضعت

PI

بجایم قدیم که در آنجا بود
قصود و احوال و اشار
فانی الحجابات بیگانه
والجاء و ضاعت بخیر
و اثبات و توجیه و تبیین
و تبیین و در زشتی و فنی
بعد از آنکه در عجم در هیچ

اندرین فصل حضرت ابراهیم

و سلم و خلیفہ اول ابو بکر
صدیق مدنی و ثمالی
اند و نیز مانند و در بزرگی
حضرت سید الجابرین با
آنکه موصوفه با بود و غلبه
برودت بحد و غایت شد
بر تاجا جوفیکیه متصل بود

سید ابوالحسن علی بن محمد

اینکه بنوی این کتاب مصداق
در آخر کتاب مصداق
مستقیم که شاید معنون
آن کتاب مستطاب است
الفاب جناب است

که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد

شب و روز بودیم بازی تلاش گه سیر شهر و گه سیر باغ همیشه شتم و دایم مسافتم نمودند بر ساحل شط و رود نمودند امر و زطره بهجوم تماشاگران جوش و شستی کنند خرامنده هر سو دران اثر دهم نه بینی جز امر و ز در روزگار بران بت پرستان تماشا پرست رسیدیم در پیش آن جانجان بیا بهر هم اندران اثر دهم تماشا گاه بر گدا و شه است که هر قطره اش در دیکتا بود چنانش بود آسمان در گداز جوشاق یکسور و ان به قرار سلسل ز سوج است یک سر تنش وزان جمع یکدم تماشا بین	تفکر معاد و تفکر معاش بکشتی و پنج سیر بازی و لاغ رسیدن بهر محفل عیش و غم شنیدیم روزی که قوم هبوط زن و مرد و اطفال آن قوم نوم شویند تن بت پرستی کنند بری پیکران چو ماه تمام خرامان در و صد سر و دریا کنار چه رند و چه صوفی چه پیشاپرست من و باد و سگ کس بهر ادگان بد و گفتم ای یار بیرون خرام که امر و ز دریا تماشا گاه است تماشا که امر و ز دریا بود ز عکس در و بین جهان دگر خروشان کف آورد دیوانه وار زگر داب ملو قست بر گداز باز و در بر خیزد دریا بین
---	--

که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد

که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد

همین معنی عصمت این دلیست بدین گونه آیات بسیار بار بپایه اولیا هم شود گاه گاه کنون نقش مطلب بلوح بیان تو این نقش را دام تسخیر دان نخستین از ان عصمت انبیا بتفصیل این را بیان میکنم	همین حال دفع بلا و بدیست شود بر سر انبیا آشکار که محفوظ مانند از غول راه نگارم تو بنگار بر دل ز جان چه تسخیر نوع را کسیر دان که تاسید حق باشدش رهنما بتفصیل و شرحش عیان میکنم
---	---

حکایت موسی علیه السلام

شنیدیم که همواره موسی الکلیم ز فرط حیا آن نبوت آب بجز چهره و دست پایش که گروه یهودان خانه خراب ز بهتان یک آتش افروختند بگفتند موسی ست معلول برص عجب گونه معیوب پیغمبر است شنیدیم هرگز نه در عمر خویش	سقی الله کاسات فوز العظیم نیس کند گاه از تن خود ثیاب ندید از تنش باز دیگر بے که بودند دشمن بعالی جناب که ز خاند دین خود سوختند شود بعد یک چند مقتول برص حذر کردن از وی بے بهر است که پیامبر خور در زنگی و نه ریش
---	---

که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد
 که در این زمین فتنه برانگیزد
 در این سخن بر این باریک باز دارد

معنی آیت کریمه
 یٰبَنِیٓ اٰمَنُوۡا لَا تَتْلُوۡا کَآلَ الذِّیۡنَ اٰذَ وَاٰمَنُوۡا قَبۡرُہٗ
 اَللّٰہُ مَا قَالُوۡا وَاَنۡ عِنۡدَ اللّٰہِ وَجِیۡہَا
 ، ہمیں حکایت است

ازین کار باطن فقر شد
ازین حرکت خاص عجز شد
درین گفتگو یک لوند غنید
از ارا ازین مصطفی بر نشید
چو کشتوف شد سر خور الورا
بنفقا دیوش خور نقیجی
چو بساید اقا ده شد یار
ازین ساید ارا ده شد یار

FA

فلک نیز ازین صدره هولناک
قضا گفت ز افتادن او را چه غم
چو شد هوش زان افسر ابله و شر
دوسته کس ازین قوم آسیده سر
چو عباس این ماجرا را شنید
تنش را پویشانند از یک روا
شد آن سر و نو خیز برخاسته
دگر باره شد بلبش خوشنما
گهر ریز یا قوت او شد دگر
دگر بار شد سنبل او بتاب
دگر خنده زد باز کبک دری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش

همین خواست چون سایه افتد بجاک
که و آنحضرت جناح است او را علم
ز قوش بر آمد فغان و خروش
رساندند عباس را این خبر
همان لحظه نزد و میسر رسید
هوش آمد آن هوش رفته زجا
کز و باغ جنت شد آراسته
کز و باغ جان یافت برگ و نوا
دگر بار شد ز گشفتنه گر
دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر نو شد انداز و دبری
شد آباد از و این جهان خراب
چو عباس بر جوش دل ستر پوش

کنون ذکر از اولیاء کبار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد
شبانے نمودی با غنام قوم
بسیارم درین نامه نامدار
که بس متقی بود نیکو نهاد
ز انعام شان یافت انعام قوم

۲۹

بمان بر زبان گفت گوی زهر
بسی دست خود را زنی ای که
به انسان که از یاد نماند هرگز
یگانه دست بود ای که
شده را می از دیدن زن
نبود آن فردی که زن را
بود با صفا ای که بودش نهاد
که دست و

از دینش و شیطانی که در دینش
 از دینش و شیطانی که در دینش
 از دینش و شیطانی که در دینش
 از دینش و شیطانی که در دینش

طلب کن تو همواره قوت حلال خجل گشت زین پاسخش میزبان کنون لب کشایم بند کر و روات سختین بود را ویم آن کس بنوعیکه از بهر پروردگار رئیس شهیدان اسمعیل است بیان کرد آن قدوة الصلین	که از حرمت و شنبه بینی ملال برون رفت زان خانه بس میهان که از ضعف یا بد حد نیم نجات که در راه دین کرد کوشش لب روان ساخت در پای سید شاعر که از مدحش خامه یاد گل است ز نواب آن شمع دنیا و دین
است این مدح آصف ثانی بیای سخن سنخ روشن ضمیر دو اتم کنون چشمه زندگیت قلم گشت فواره سلسیل بود مسطرم چار جوی بهشت دماغم مگر تسلا طور شد بود دست من زیر دست قضا برو باد نفیرین ز عرش برین سوزان دل سامع از انتظار فلک رتبه نواب عالیجناب	قوت بازو و مسلمانی گل افشانیم بین مدح وزیر بنظم از ان عمر مانند گیت ورق گشت رشک بر جبریل نبل ز و فرو دآبرو بهشت نفس سر بر آیت انور شد ز دست قضا بنگر این نقشها که بر من نگوید هزار آفرین علی مدحش هر چه داری بسیار امیر الممالک وزارت تاب

دگر بگو خواست ده یافت
 بعد از آن که گاه آینه بیدار
 در آن گاه که آینه بیدار
 در آن گاه که آینه بیدار

که این سپید گشتی
 قدح است از این سپید گشتی
 که این سپید گشتی
 قدح است از این سپید گشتی

چه گویم از ان فیض و انعام عمام من از دیگر این حال شنیده ام چه معنی وجه سیف و چه عبدالرحیم چه حالتی چه بختی چه دیگر کسان چو دیدی ملک کرم را پیش بیانک و پیوست دست برویش بین ز بند و ق بازی ادای عجب	کز و بر دلکهر رویه یک غلام بچشم خود این ماجرا دیده ام نگردد زین گونه او را رسیم که این بچو کوه است دیگر خان بدگر فنون بین تو استادش اگر مدی خیر مر دیش بین قرنگی است انگشت حیرت بلب درین باب گریه می آرد کلام برین توده چرخ گریه دو تیر بنزد کسانش بود بیگمان تو بر تیر او تیر نقد بر دان اگر نیزه بازی کند آن دلیر ز خنجر چو بازی کند در صان جدا گانه در هر فنی یک فنی است چو از گفتنم مدحش هست بیش مرا و را بود ابلغ الوصف نام علی خیز بر دار دست دعا
--	---

در آن گاه که آینه بیدار
 در آن گاه که آینه بیدار
 در آن گاه که آینه بیدار
 در آن گاه که آینه بیدار

نظم نیکو نواب عالیجناب
 معنی القاب قاصد الکفره
 والفجره میشد از کان الدین
 و جامع العلماء و الجاهلین
 محب الفقر و الخیر با نافع
 اخلاق و افاضه الاصلان
 امیر الدوله محمد میر خان

سوز و غم و زینت الاصلان
 زینت و زان بن جبریل
 بی جود و انانیت
 باز و بوس و چنان که
 که از بیخود فتنه سوزی
 که از بیخود فتنه سوزی

۳۸
 کشته فریب و ساه
 کشتن و زنده بود که کاتب
 ستاره در این کافه از
 دارالخلافه به جود تفتیش
 باین سبب بلا این دیوکی با
 بنی بعضی سوان و جویباری
 که سواره باشی شاقان
 زلال شک آبجیان خور
 بهیم خیمت سیدین غنی
 فالک فیض حال سیدین
 شقایق از بایان کعبه
 ایشان دشوار و حال
 دینی شمس از دین
 قدیم سبت از دین

یاکر حسن البتیه با حسن و خلق
 خلق را سوسه شهادت برین
 ججو زین العابدین آن شاه
 بجو با سر بجزو خا و علوم
 سید احمد جعفر است آن جعفر است
 کاظم الغیظ است موسی زین
 هم تقی و هم تقی است آن امام
 جمع لشکر با نمود او و عسکریت
 مهدی و قتش اگر خوانم رویت
 عروۃ الوثقی است رویتش بگیر
 پنج شاخه مشعل است آن دست
 کور مادر زاده از و س چه سود
 احمد و الله عبد القادر است
 بختیار است قطب الدین اوست
 اوست سلطان المشایخ لا کلام
 صابر و شاکر نصیب وین حق
 سنت از و س خوش رواجی یافته

شمع بزم آراس ابرار آمده
 چون حسین این نور ابصار آمده
 عابدانرا میر و سوار آمده
 بهتر تمیذ ان نمودار آمده
 بر که زین جعفر با کار آمده
 مالک فرعون اشعار آمده
 وارث ابرار و اختیار آمده
 بهر جند الله چه سوار آمده
 کفر و بدعت ز و گونار آمده
 زانکه دستش دست جبار آمده
 بر برم اندر شب تار آمده
 چشم او زین نور بیکار آمده
 کان معین دین مختار آمده
 کان فرید و هر و اعصار آمده
 چون نظام الدین دین دار آمده
 ابن عرفان بین شکر بار آمده
 بدعت از وی خوار و غنی النار آمده

۳۹
 در علم فصاحت و بلاغت
 در اشعار و بیجا در اختتام
 در محاربات و کلام سید شمشیر
 در کلام ازان بجزو خا و علوم
 کتاب الحائین که بلسان تازی
 دیار در علم و فیه و حید
 نصیفه و خود و چون آن
 کتاب که است که شمس
 اغلانی هم داشت شمس
 مال نفاس و بلاغت
 نوشته حضرت سید الجادین
 ای دلاری و داری
 دیناری و شاکر نصیب
 گو که در دین و بلاغت
 شان خود را اندازد

بعد از طلاق گرامی و غریب وری و سکین فحازی نخواهد شد چون این کتب و ماسک
 بسیار جمع گشتند آنحضرت بهیچ ابوساطت مولانا محمد امین علی الرحمة و الضوان بخیریت
 امام المحدثین فرستاده استشاره و اجازت جسته حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
 دستاری سیاه و پیرنی سفید که لبوس خاص بود و از دست مبارک الباس ساخته رخصت
 فرمودند اول بقصب پهلوت که اکثر عشار و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل الله
 قدس سرها و راجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برادر و پسر جمع شدند
 و ذریات و نسا و جواری و خدم و عبید بشرن بیعت شرف شده از بدعات و رعیات
 قدیمه یکبار دست برداشته و روشن سنت سنیه اختیار نموده همه با جمیع شده عهد و
 پیمان شدید باینان غلیظ بدینهمون نمودند که هر که از برادران مادر بیعت امام المحدثین
 دست نهد و از رسمیات قدیمه که بر سر بدعات شنیعه مخالف سنت سنیه است تائب بیزاری
 نشود و قاطع به ترک نماید اگر چه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکات و حضوری و
 موت و حیات فرض و تخم باید دانست چون این معاطه فیما بینهم وقوع یافت کلمه تم قادی
 و مطیع گشته دست به بیعت خریف در دادند و بر کس حسب مقدور خود بهمانداری آن
 همان عزیز قصوری و فطوری نکردند و بیعت نگذاشته بود که اکثر اشخاص متصل آن
 قصبه مع عرایض و یکا تیب بطلب سید المجاهدین رسیده باعث تکلیف قدیم رنج شریف
 با ماکن و ساکن خود باشند ازین قصبه نهضت کنانیدند همین و تیره و زلفه آباد
 و لهاری و سهار پور و کدک تیر تارام پور و بانس بریلی و شاهجهان پور و شاه آباد

بسیک روزگاه بدو در روز
 دشتان شان آید
 قلمی یاد دانی حال ایشان
 قاری داری کسب ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان

ایشان این کثیره منقذی شده بود و رفت افزای قصبه ای بر یکی که سکون و وطن
 آباء و اجداد دست شده تشنگان تیره فراق را تاب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
 ساختند و درین دور و سیر با آنکه زیاده از بقا کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
 گاهی جدا و گاهی دو و صد در هر منزل مقام مجتمع شده و دست و پا زدند و زیاده و کم
 کردن همراه میماندند و بوسیله سیاحت نذر گاهی بشت و گاهی بیست و پیم می آمد که خوراک
 این جمیع غنیمت و انبوه کثیر میشد با آنکه در آنوقت در اکثر مواضع اعلیم هندوستان برای
 قضا عیالای بشت بود و پنج آنرا غلظت و نفیس و یک و پیم می آوردند بنا علیه چه
 می رسید مولوی محمد یوسف صاحب که در آنوقت حضور پر نور بود و ندیده را یک جنس طعام حکم آن
 عالی مقام از بازار خرید و حواله الیایان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
 اول روز شده بود که به طعام کجا پنجه از دیگها آورده تغار با پر باید ساخت و چای
 بران باید انداخت بر سر تغار آرد بکف کافی خود و حج طعام را ساس کرده دعا
 بنوی علیه التحیه والسلام اللهم زهد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیح و
 قرات فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بهر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
 اکثر اوقات طعام باقی میماند و حیاتیان بهر می رسید و باقی نمی ماند و هر خدا و صاحب و صاحب
 مصرع خوب نظامی بخوبی لایق برای ایشان بهر میگردید مصرع فراخی بهر و دعوت رنگ راه
 درین نزل اجل آن بایه فضل و کمال بر آبرویی اگر چه آن انبوه نبود و همین بقصد
 چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده تا شصت نفر از سار و دراری و عیال

بسیک روزگاه بدو در روز
 دشتان شان آید
 قلمی یاد دانی حال ایشان
 قاری داری کسب ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان

بسیک روزگاه بدو در روز
 دشتان شان آید
 قلمی یاد دانی حال ایشان
 قاری داری کسب ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان
 باغ ناز و نغمه ایشان

حضرت سید المجاهدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آن
 حضرت شنیدم گفتند یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسماعیل شهبه فرمودند که کایا تجلی پیر گشتی
 بهم تا شاکر دیت حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که نشین و در آن
 حال مجلس نوعی یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان گشوده گشته از غم و اندوه زمانه
 محض خبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
 بر اطفال غور در سال و تمامی نساء در حال مع بنده نوعی شدت جوع است کلاز بیان شریف بان
 مقال فاضل جناب که کوه و قار و طوط و تحمل اصطبار و توکل اند این سخن و غموم و آلام
 هموم را گواره میفرمایند چون رقبه بایان که ازین زیر و محط عاریست احتمال این اقبال
 طاقت نمیدارد و خدا را بحق قراستی که میان ما و شماست تیر و عاز از کمان محبت و الا بر کشاکش
 و دوسه روز این ابر بظرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب محلات
 و اسباب من کل الوجوه سد و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
 مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب
 الدعوات سلسله نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و کجائی
 و خاکساری بجناب حضرت باری جل غلظه داعی و سائل شدند که از ساعت بخوبی نگذشته
 بود که نقب نقاب محاب از روی جهان آرامی عروس و تناب بر افتاد و تمام ساحت
 فلک چون دل عارفان خدادوست مصفا و منور گردید و برونمای آن عروس پرده
 نشین لای آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پا در فلک و دوازده ساز ساخت

حضرت سید المجاهدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آن
 حضرت شنیدم گفتند یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسماعیل شهبه فرمودند که کایا تجلی پیر گشتی
 بهم تا شاکر دیت حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که نشین و در آن
 حال مجلس نوعی یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان گشوده گشته از غم و اندوه زمانه
 محض خبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
 بر اطفال غور در سال و تمامی نساء در حال مع بنده نوعی شدت جوع است کلاز بیان شریف بان
 مقال فاضل جناب که کوه و قار و طوط و تحمل اصطبار و توکل اند این سخن و غموم و آلام
 هموم را گواره میفرمایند چون رقبه بایان که ازین زیر و محط عاریست احتمال این اقبال
 طاقت نمیدارد و خدا را بحق قراستی که میان ما و شماست تیر و عاز از کمان محبت و الا بر کشاکش
 و دوسه روز این ابر بظرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب محلات
 و اسباب من کل الوجوه سد و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
 مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب
 الدعوات سلسله نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و کجائی
 و خاکساری بجناب حضرت باری جل غلظه داعی و سائل شدند که از ساعت بخوبی نگذشته
 بود که نقب نقاب محاب از روی جهان آرامی عروس و تناب بر افتاد و تمام ساحت
 فلک چون دل عارفان خدادوست مصفا و منور گردید و برونمای آن عروس پرده
 نشین لای آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پا در فلک و دوازده ساز ساخت

حضرت سید المجاهدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آن
 حضرت شنیدم گفتند یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسماعیل شهبه فرمودند که کایا تجلی پیر گشتی
 بهم تا شاکر دیت حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که نشین و در آن
 حال مجلس نوعی یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان گشوده گشته از غم و اندوه زمانه
 محض خبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
 بر اطفال غور در سال و تمامی نساء در حال مع بنده نوعی شدت جوع است کلاز بیان شریف بان
 مقال فاضل جناب که کوه و قار و طوط و تحمل اصطبار و توکل اند این سخن و غموم و آلام
 هموم را گواره میفرمایند چون رقبه بایان که ازین زیر و محط عاریست احتمال این اقبال
 طاقت نمیدارد و خدا را بحق قراستی که میان ما و شماست تیر و عاز از کمان محبت و الا بر کشاکش
 و دوسه روز این ابر بظرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب محلات
 و اسباب من کل الوجوه سد و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
 مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب
 الدعوات سلسله نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و کجائی
 و خاکساری بجناب حضرت باری جل غلظه داعی و سائل شدند که از ساعت بخوبی نگذشته
 بود که نقب نقاب محاب از روی جهان آرامی عروس و تناب بر افتاد و تمام ساحت
 فلک چون دل عارفان خدادوست مصفا و منور گردید و برونمای آن عروس پرده
 نشین لای آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پا در فلک و دوازده ساز ساخت

ده کجود
ان قبح قباح و افق شایع
که غنای کفر و شرک است
خاندان زاهدان را اولی
بازاری انگاشته و زانید
فاصله دانسته مخفی طایفه
محبوب و مطعون شیانند چشم
بصارت ایشان کور و پریشان
ایشان زننده در گورین شب
ایشان غاصد بازواج خلعت

انجام قبايح و افش شايه
كر غنم البهائم و كفر و شايه

نسخه خطی در زیر نامدار
بود اندر شهر تونک آباد
در میان این کتاب اقیانوس
زده سید که در این کتاب
نظم حکایت منظوم
آن زو به هم توهم
آوردند بیان انتقال
کلام خود با حقایق این عمل

کون و مکان
علایشان بام خالق
ظهور کلمات آن
باید الحاح بدین
در آن خاصه شیعیان
صدیقت تا بدین شوال
یا الی ما فی رضوان جلال
دفع زین عالم کو دارین
داد یافت از سواد عالم

آن وزیر اعظم در یاسه بود
رشد در تقصیر فیض آباد
شک ابر بهمن آمد چون کفش
هم بقدر جنس شادش داشته
روز در عیدین سید او شمام
ناگهان در شهر شو تک آمد با
یک شب دیگر وزیر ساری کشید
گفت پیغمبر که هر کو در و با
گفتم این اجمال تفصیلش شود
طاعتش چون طاعت شد در عرض
گاه پیوسته که با پوشش بود
و سبب همیش اوقات صلوات
گر که گفتم که بان وقت نماز
او نیم ساخته از تکبیر گاه
استقامت را بهی نازم که بود
کله گویان وقت نصف لیل بود
چون بخیر و خوشیش شد خاتمه
نفسه کوته بعد صد ریخ و ملا

باز شاه مذکور را بهین بر گزید
سوادت خان سید اولاد
رسوات شکست و اوقات باقی
بود چون عهد بران ملک
ایشان بسبب خدمت سلطان
نیوی بالا استقلال یافتند

شد در تقصیر فیض آباد
سید الحاح بدین
ایا بهین شرفی است در آن تقصیر
الی الان شرفی بر چهار قله

داشته اند از عهد بهار
شاه بهین بهین
آباد او بیشتر از عهد بهار
باز او بیشتر از عهد بهار

برای امانت بلاد در آن خود
سید احمد خا بر سید آوازه
این شور و غوغا تا اولی کلنگ
خواهد رفت آن زمان آنش
این فتنه آب بند بر خورشید
نیشانه که ناصر و شمس
زاد بود شود و وقت برای
سپاهان تا یوم القیام باقی ماند
مقلدین مجتهدین بنیان بنیان

امارت خود تمکن گشته امانی بر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
یک قلم معیر و کبریا و پیر بر معانی صدور و بجا و سی و چهل میگید اراضی مذیب قدیمه
خود به مذیب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران و دنیا و آخرت بوسی خود کشادند و غلو
تقصیب در آن گروه خسران پرده بیشتر از پیشتر پیدا شد بعاینه تحالف مذیب ریشه
بلوری را قاطبه انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند و نظر فاجراست که آن زمین فیض
آگین را اگر نمونه که معطر گویم رواست جهت آنکه سید الحاح بدین تحقیق که خلیفه و دار
سید المسلمین است ازان زمین برخاسته و حکم آیت و کذلک جعلنا لکل
نبی عدا و من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیب و اجتماع ایشان دلایل
که تحریر فیض شیعیه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بسند و رشت ابو جلیل
و عقبه و شیب نشسته هم از آنجا پیدا شده و چون شهرت سید الحاح بدین خورشید و آکنان
اطران اقلیم هندوستان را با نوار باریت و ارشاد روشن و مستیز نمود و دیدند شنیدند
از هر چهار جانب خلایق بشمار خصوصاً علماء و فضلا و سادات و نجباء احرام انقیاد و الاحترام
بسته از منافع و فضائل سیراب و کاسیاب گردیده بعضی زناقت اختیار نموده و بعضی مرا
وطن کرده میرند آن مجتهد مع اتباع و شايع خوش خفاش دارانین انوار خروم و
بی نصیب گشته انگشت دار بر نقل فیض و حسدی طلبید جز این چاره ندید که با اخوان و
اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند تباکید تمام و تقید الاکلام از نام نمود که درین محرم
بهر گونه در محله سنیان چنان شورش باید انگشت بلکه خون و دوسه کس باید ریخت بالیقین

سید الحاح بدین در آن زمانه
مکتب برای بیای که فاضل
نشین از آنجا سبقت
نشین از آنجا سبقت
نشین از آنجا سبقت
نشین از آنجا سبقت

برکت در طعام ظاهر و بر موی
میگردد یک تریب چهل و صد
بافتد کس آن دوشی نمی
گذاشت و گاهی ربع باقی
میباشد هیچ زمان بعد از فراغ
نازه اشراق خلائق را جمیع
زنده از آن طعام تقاضا
نکرده و جمله غنیمت خوانند
روزی از روزهای کاتبان

بالفاظیکه در کوفات است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بجز و وسط و صد
آن حرف قاف بود بر زبان رانند نگاهی کان عجمی و گاهی کان عربی بجای می گفتند
بیچگونه ادای آن میسر نکشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند مولوی مسطور امر کردند که بیاباسن طعام بخور انشاء الله تعالی در شامای خود
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نموده بودند که حرف قاف از لب
ایشان با حسن الوجوده ادا گردید آدم بر اصل فتنه که آخونزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعمال شنافته قدسی سی جناب والادریافته در اول مجلس شرع بیعت حاصل
دیکسو شدن از مقام بدو جای داد

بسیار بیان ننموده صد گونه
لستنیان کمال شهرت
دعائیه در ایشان اگر دیده
فنون دارم گفته در دم
الانات انجام دیر ترمیم
بنام محمد باستانی کلام
الباب که نیمی از صفاتی که
دیگر نشان از مقام بدو جای داد

آن مردن انسان منزه
 بوجوب زنده بود و باز
 آن در وقت باز می آید
 درست کرده بعد دوباره
 اقدس آوردند و گفتند
 که آن مردن انسان منزه
 بوجوب زنده بود و باز
 آن در وقت باز می آید
 درست کرده بعد دوباره
 اقدس آوردند و گفتند

باید عالیجناب و برگزیده مصاحبه نمودن از سنبلان عموماً و از آن قدوة الاما خصوصاً
 بکمال تقید نموده بهمار از دو و شتاب خصت نصیر باد ساخت حاصل کلام چون
 مستقیماً رجعت قهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذب بود و وقت رجعت باهم
 و بلای ناله های صاوتی مبتلا شده بخانه خود باز رسیدند و رسیدن بخونه از
 خانهای ایشان بسزا ولی غلاظ و شداد بکمال جر و تونج پیش خود طلبیده بایان
 سوخته از آنها گفت که حکم حضور پر نور در باره آن که صدر رفته و فتور زنده چنان
 صد و ریافته که ایشان را حواله سنبلان باید ساخت و شما گوسفندان بکمال خیران
 باید داشت اگر مصاحبه کنند ایشان دانند و اگر مقابل نمایند می توانند بعد اختتام این
 کلام رئیس خویش آنها را پیش سید عالیه تمام فرستاد ایشان گریان و نالان و اولاد
 کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بر پای فلک سامی افتادند
 و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر مایان حیران و معطر تائب و مستغفر از افعال
 شنیعه خود با بخدمت تو رسیدیم خدا را دست مایان بگیر و عذر ما بپذیر و آنوارش انبیا
 کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام سمیع و خیر و عفو رحمت را کار فرموده از
 خطا و جرائم ایشان گذشته بکلمه لا تشرب علیک الیوم بفضله الله لکم و هو
 ارحم الراحمین لب کشاده هر یک را بمعافیه و صافحه نواخته فرمودند که خیر شما
 در آنست که بر مکان دار السدة خود فریاد و جمع گشته باز ناملازمین امر شیع و فعال
 تیغ که از شما سر زده بود و موا بر خود مزین و سبیل گرانده و هر تاضی و غشی بر و شبت

چون سیدالجمالین
 که سکن بالوزن ایشان بود
 بجز و عاقبت مساوت و شوق
 مکتوبه و ابستند و در این
 بضمین بنام آنکست شوق
 در دو بابت که آواز و غط
 زنده بکبران و شوق عالم
 گریه و اگر بکشد هم بخت از
 خود مالی که نور اعمی و این
 شوق سستند را خصوصاً
 بخوانند بیدار ز فتن و خلای
 از وقت و فتن و فتن و خلای
 این کتب و کتب و کتب

باز از سیدالجمالین
 که سکن بالوزن ایشان بود
 بجز و عاقبت مساوت و شوق
 مکتوبه و ابستند و در این
 بضمین بنام آنکست شوق
 در دو بابت که آواز و غط
 زنده بکبران و شوق عالم
 گریه و اگر بکشد هم بخت از
 خود مالی که نور اعمی و این
 شوق سستند را خصوصاً
 بخوانند بیدار ز فتن و خلای
 از وقت و فتن و فتن و خلای
 این کتب و کتب و کتب

باجتنب از آنست که
 برای خود با خود سلوک
 که از این سلوکات است
 و بوجوب است و با این
 جبن تا در آن تا الیوم
 و بوجوب است و با این
 جبن تا در آن تا الیوم
 و بوجوب است و با این
 جبن تا در آن تا الیوم

عزم بالبحر نموده با مولانا علی بن موسی جمیل شید مع دیگر براسیان یکصد و هفتاد
 نفر بودند بلکه نور سیده بر شیه حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حطیره آن مرحوم و مغفور در کمال
 که از بنا بر شاه دستور برای آن امام انام تجویز کرده بودند در حل اقامت انداختند و در آن
 ایام مبارک و خجاست خلایق بشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضیلهای کرام بودند و در شرف
 بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع و غط و تذکیر خلایق
 کثیر از برنا و پیران وقت دمیدن طلبا شیر صبح نیز تاز و آل آفتاب در آن مکان وسیع
 نوعی اجتماع نمودند که یاد از دوام محشر میداد چون آن مکان گفتا نکر و بر بام خانها و بنا
 و دیوارها انبوه نمودند و غرض محب و محتر و انبوه مجتمع شده بود که یکتا از قلم در بیان میدان
 هجوم عموم ناب یکقدم برداشتن نمیداد چون از آوازه جمعه فارغ شدند علماء و قری مجلی
 که در سبط زمین کس را عدیل خویش نمی بیندند و اکثر علماء شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بودند
 بارزاده الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفاء ذوی الکرام بهر گونه بکشان تمام
 رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا علی بن موسی را برای بیان نمودن آیت از
 آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت و ذالنون اذ ذهب
 مضارباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
 سبحانک الایة نوعی لب یعنی آن کشاوند و در تفسیر بیان دادند که عوام را که
 می پرسد فضیلهای قرعین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
 با هم گفتند که علم این علامه و هر و فرید عصر ضعف مضاعف مایانست بلکه حق حقیق

بکمال سباحت و بجا است کرده
 طلبه ارشد حضرت بام و در خلا
 خود در دوسه کس که از ایشان
 بر دو صید و فریاد بودند و چون
 شب بلی کس که از ایشان
 رفتند و بر صاف و در ساقی چون
 به مجلس نشستند و ساقی خان کار
 اجداد آن دولت بود و
 از علی السلام ماری و سطل
 و خود را از ایشان
 و خود را از ایشان
 و خود را از ایشان
 و خود را از ایشان

باز از سیدالجمالین
 که سکن بالوزن ایشان بود
 بجز و عاقبت مساوت و شوق
 مکتوبه و ابستند و در این
 بضمین بنام آنکست شوق
 در دو بابت که آواز و غط
 زنده بکبران و شوق عالم
 گریه و اگر بکشد هم بخت از
 خود مالی که نور اعمی و این
 شوق سستند را خصوصاً
 بخوانند بیدار ز فتن و خلای
 از وقت و فتن و فتن و خلای
 این کتب و کتب و کتب

نشسته بعد از سه مقام بنویسند
فرموده در یکده کا بنویسند
بزرگان سید محمد حسین که سابق
باستانان گذشتند فرود آمدند
خلایق و مرد و حضرت فیض
اجتماع نموده بیست می نمودند
و فضا تمام میکردند و در
میکند از اینده و بجز آنرا

۵۶
ابام نامدار سعادت شائین
حاصل فی نود و ناز انجام کوچ
کرد به وضع بزم انشرف برین
و چنین خلق کثیر از بر باد
از شایسته نام گردیده است
نموده کاسیاب ز نایاق
نشسته بعد و سه مقام
ز سوده در

۵۹

پند و اندرز تفاوت در درجات
احباب بدر مغفرت و بخشش
و خود را بآتش و شتاب چون
ساخته که آسانی حاضرین را
بقیض اشارت که از محراب الهام
بهدرسانیدن این بشارت

اولیٰ جنہوں نے ان کے نسب و اولاد میں ان کی یاد و آثار کی یاد دہانی کی ہے۔
 وفات حضرت عمر فاروق کائنات علیہ التحیۃ والتسلیم کی چوبیس سال
 شریف واقع شد جس پر اہل بیت از طرف رب العالمین علیہ الصلوٰۃ
 والتسلیم پیغام آید اور مذکورہ کتب و آثار میں حضرت عمر فاروق کی یاد دہانی کی ہے۔

۴۰
جان بخش زنجی درم دری
چیزی دست داد که خوشن
دست نمی ایستد بکلمه زبان
بیان بیعت نمودم و دران
بیعت اکثر غشائو را بیعت داد
بودند در اینجا مضمون حدیث
اولی چنین است و آن ان نسب و
و...

آنحضرت نهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمو و نصیر آباد و جالند و غیره جمع کردند
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فردا و جمعه او اگر کسی
باقبال و ذریای کمر بستند و والده ماجده جمیع این رساله مع هر چهار پسر خود
باز و اج و ذریات ایشان کلمه جمیع رفیق و هم طریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیله الطفره در حینکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جلاداشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری سبب مشرق بندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود و روزی از روزهای بیشتر مجالست مشرق
مگردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگو ای ملا عزم معیت داری عرض کردم
که البته میدارم فردا و جمعه آمدن نمودند که چون سه برادر شهاب از و اج و اولاد مع والده

مضمون آیت کریمہ فیذکرہا
ناپید است از زمین و آفاق
دو کوکب و اطلال محضند در
از غم انات و خیال و افتاد
صف بعف و بدیدہ میخند و داد
جنوب بطریق کفر نظر نہا میخند و داد
و از عشق تا سوز و خیال تا
نیم گراو یار و یاران در سجود
در سبزه نمودن شمشیر و در غبار

جواب
از مولانا محمد یوسف صاحب قاضی
چقدر فایده در دین و دنیا بود
که طوسی که با بزرگوشت خوردند
در کینه و بدبختی افتادند
و مولوی صاحب بدبختی و بدبختی
شدند و بدبختی افتادند
و بدبختی افتادند
و بدبختی افتادند

بجواب
از مولانا محمد یوسف خان قاضی
نور محمد آباد کراچی

این صوفیان که کشته شده اند در این روز

[illegible]

۴۶
فرمانند جناب ارشاد باب
فرمودند که فقیه نامه کتاب است
این حکایت که در آن نام
افشار روایت آمده و مؤلف
است گویند و در یک که در
روایت صحیح و در یکی که
ایمانی نامین العالمین
حسن و حسن

فوق درجه سحر و جادو
در اسباب سحری از شیطان و جنی
آماده کرده ام از قدم است
از دم فتنه بکلام عالم را زار شد
گلستان از نیامند دیدن افکار
بر روی اگر کی دولت نماید
قبول نمایند حضرت قبول نمودند
مهر علی سواره پید بر گلان
تقدیر که ارد باخواجه کرده بود در آن

داشتند بخندیدند و بیکدیگر دندون
 و بیایید و دندون بیکدیگر دندون
 داشتند بخندیدند و بیکدیگر دندون
 داشتند بخندیدند و بیکدیگر دندون

عصر در بلده بنابرین
اکثر بنابرین و معتقد
خواب بود و حضرت تعلیم کرد
ایمانی خواجه البغیفات اگر
یک روز نبش آیند زاده بر
بکاه منتفی خواهد گردید
آحضرت در ان مقام که بر اقبالین
را از مکان بطریق که را استغاده
کونست کما عزم

که از زمین بیست و شش
شده بود و نه و پنج
مستوره و صل و عقد استاره
نموده بایست که گوی
نیفتد رحمت از زمین
ارباب طاعت است گفت که گوی
عالی در رحمت و نه از رحمت
و سیاه عاقبت بیا در رحمت
بیشتر بیست و نه

در این کتاب
راست خدایم را اندوختن و غفلت از حق
بجای توابع غفرت و توبه این گناهکار
سنت فرمایند بدین مذکور که در هر یک
اصفا بر این کلام دست افشام

ما بین اهل حق و باطل
چون ایام غفلت جوانی
تر عرصه نعل عشق کامرانی
و در جوش و طغیانی بحر زخار
میر و جبین نفسانی است بنفشه
که نفس شهوانی بیدار
مهراران هزار علی و حبیب
در نام است و باعث و خدایان
و در راه خلافت و

از دستیار با کمال نصیحت و
 زاری و بجاوت و غم و
 گریان و نالان و فغان و
 شادمانی و آفرین و درگاه
 ابرار و خیر و برکت و
 از آن جانان و پادشاه
 بهر دوید و رسید و نام
 بهر دوید و رسید و نام

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اژدها و ابله در چهار گوشه عالم تماشای نظام
 آیات اسرار بزمی فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار تماشای و متذکر و در پیش
 منشی سبوق الذکر در آن مقام و حشمت انجام که ملو و شحون از چرخان و قنادیل کفالی
 محض از جانب و اقارب بود دست آن شادمانی و در خاد بسته بر سر پیش و
 نشاط جاکر و در حال آن دو کس بمصدق این چند بیات مولف رسالت مثنوی
 یک بیک برج شد ماه با مشتری
 دو گوهر یک کان نمودند جسا
 از آن دو یک راسعادت قرین
 یک بیک همچو گل دان دگر همچو خار
 یک از سمع ایمان بد افروخته
 یک چون ملک دیگری چون پری
 یک کاسه و دیگری بے بها
 به تیه شقاوت دگر خار چین
 یک چون خزان دیگری چون بهار
 زایان دگر دیده برد و خسته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان بلذ و معشوق و لنوا از طنز و کرم
 گشت خرم بیداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
 آورده با سائلین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که با هم بنوشند که وقتاً با
 آنکه چند دروازه آن مکان لبان بهفت خانه زینما سد و دو متقل بود و یقیناً
 و از جانب سید الجاهلین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دور نهاده بود
 انگشت بر میان نشستند آن یوسف دوران چون تباعل تمام و تفکر مالا کلام
 نگاه کرده بنشاخت شیشه و پیاله و سائلین را بر زمین زد و بکلمات تبسج و تحمیل

و در آن گشت و خفا و حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت

این عالم در شش این
 گاهی بنده گاهی بنده
 بنده و در دوزخ و جاف
 بنده و در دوزخ و جاف
 بنده و در دوزخ و جاف
 بنده و در دوزخ و جاف

بمعرض تبیان آورد و بعد از آن گفت که بگرام رو که آبرویش بخاک مذلت و خواری افت
 شد در آن محفل عالی که محل مقصد صدق ایل یانست رو آرم آنکس سادرت نموده و بجا
 گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه بد امطر ح انوار امتناهی و اخلاص الخواص خلیفه الهی
 بستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقه خویش
 نموده قدم جبارت بر کنار رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	اگر کافر و گریبت پرستی باز آ
این در که مادر که نمیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بجز و اصناف این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته مجلس الاحاف گشت
 و بجز در و بر دی بآن شمال نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت
 برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جاداد و در دین بهشت
 و عشره این خبر بهر خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده عظیمه تاملت و دوا بهر
 قریب هزار کس بشرن بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
 گردید که در شش پاس فراخ بجز نماز و چکانه دست نمیداد تا باطل و شر چه رسد و چون
 اجماع خلاص بر روز از احاد و عشرت بل از الو کثیره و نجا و ز گشت مکانی وسیع
 متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و شحون می ساختند و چون پر میگشت حضرت
 بر دروازه تشریف از زانی فرموده بهشت و ستار را و کرده بهر گوشه و کنار آن مکان
 بدست باصین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با تنگ بلند تلقین میکردند

بهشت یکباره و در آن حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت
 که در آن حالت و خفا و حالت

این کتاب در دست مایه نشان
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن

و احوال کجای از زن و مرد و تفتیش ساختن زنیکه بی کجای با مرد و خود معالجه زنان و شوهری
 داشت اگر در آن محفل حاضر بودی سفت کجای برایشان جاری میساختند و اگر از آنجا
 حاضر نبودی او را بتا کید تمام حاضر ساخته الفاظ کجای و ملقین فرموده رخصت میدادند
 و اگر احضارش ممکن نبودی بتعبد فرید مامور شدی که الآن بدون کجای جمیع نشوئی
 و شایق محمود شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در مدت
 شش پاسبان بر مردمان این قماش سنت سنیه کجای جاری می بود و آخر امر در بلده
 عظیم آباد کلکته از آن محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالین مستفیدین بیعت
 گشته بمسکن را وای خود جا گرفتند هر ریس متین خود را جمع ساخته صاف صاف بآنگ
 بلند میگفت که بر کس که از شما یان سید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که هر سواد
 برادری با وی جاری خواهم داشت و بر نهایی که ازین محل هدایت محروم خود را
 خواهند نمود او را بپند و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یک قلم از وی منقطع
 خواهم نمود جز شرط و جهت تمام است چه گویم چه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجب
 گونه هجوم دروازه آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود و کفایت بریده زبان باز نشدن
 تفصیل این اخبار اگر چه اندک از بسیار و شقی نموده از خوار باشد از حیرت امکان نیست
 و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
 شنبه و روز مبارک جمعه بعد از فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان
 شمع هدایت و ارشادی افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند بیات را غم
 از آن که در میان آن کبابی که در آنجا
 بود و در آنجا که در آنجا
 بود و در آنجا که در آنجا
 بود و در آنجا که در آنجا

این کتاب در دست مایه نشان
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن

این کتاب در دست مایه نشان
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سه روزه دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند
 که انما این کس تا دامن قیامت زایل و معدوم خواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرق مسلمانان
 با هم محمود و موثق بانان غلاط و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که دامن لب خود را با این
 نجاست بیالاید چراغ سنگین بعد گرفتن تو به بدادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم
 اند چنانچه اهل محله عمد نام از جمیع توابع و متبعین خویش نویسانیده پیش خود میدادند
 حاکم بعد صفای این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
 گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصل شما تخفیف
 البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همایان آنحضرت که
 از بریلی بارادق جمع معیت اختیار کرده بودند مقصد و پنجاه کس از زن و مرد و طفل
 بمعرض شمار رسیده بودند و دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
 میرسیدند عدد همانان و زرقای بالین و گاهی تجار و از آن میگشت بیجا احتیاج
 طبع طعام در خانه آن زبده الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
 که از همان فاضل مانده در خانه های جوار تقسیم می یافت و از باب احتیاج یکی برای
 شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود کسی بر آنای مسجد و چاه
 هر چه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود و شیخ عبد
 الماجد که در آنوقت بر فافت حضرت بود اکثر حکم بر اعطیه سالکین محتاجین برایشان
 می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار رومیه با ملکین و غیره

این کتاب در دست مایه نشان
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن
 که در وقت از وی آمده
 بهمان که نیست از آن

لب العالمین است در این عالم
 این عالم است در این عالم
 این عالم است در این عالم
 این عالم است در این عالم

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

لب العالمین است در این عالم
 این عالم است در این عالم
 این عالم است در این عالم
 این عالم است در این عالم

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

نوازن سبب در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار
 بهر کسی که در آن به شمار

۱ جهای فیض بشارت
 ۲ جهای بادی الی فیض
 ۳ جهای فیض محمود
 ۴ جهای فیض محمود
 ۵ جهای فیض محمود
 ۶ جهای فیض محمود
 ۷ جهای فیض محمود
 ۸ جهای فیض محمود
 ۹ جهای فیض محمود
 ۱۰ جهای فیض محمود

قصه کوتاه چون صبح دیدم از خورشید عالم تاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب
 ذکاوت رفته بعضی سنانیدم که مرا از دزد و سبازی و ذاک بجلالت باید رسانید آن شخص
 روز دوم بزرگ نشسته در عرصه چهار روز فائز کلکته گردید و بچود وصول و محفل
 خیر شمول رسیده بعد از اسلام نذر گزینید بهیختیار بپای آن زبده الاخیار افتاد
 و طوفان گرید که یاد از طوفان فوج میداد و حضرت تسکین و تسلیش فرموده سر
 را تا دیر در آغوش محبت جا داده حالش پرسیدند آن سعادت مند قصه خواب را
 صواب خود را که هزاران هزار کس از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل بیان
 و بیان در آرد و بعد از آن حکم کلمه شهادت گردیده در حجره اسلامی
 وزیر ایمانیان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بفرمان والا رسانید که هر چه احکام اسلام
 ضروری و لایسی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارد حضرت همانوقت مزین
 خاتون را طلب داشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعد مختون نموده در
 زمره مختونان جا داده دوسه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت خفته بصحت
 انجامید لباس فاخره طبع ساخته بجنور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بپرو
 دوسه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسیل حق اک عاجز دیا و خود گشت بیات

چون بهاران شد موسوی آن انجن	چون خزان آمد ز شهر خویشتن
صدر آرا سه مسلمانی شده	بودناری طرسه نورانی شده
بود بیگانه ز اهل راز گشت	گلخن آمد چو گلشن باز گشت

۱ جهای فیض بشارت
 ۲ جهای بادی الی فیض
 ۳ جهای فیض محمود
 ۴ جهای فیض محمود
 ۵ جهای فیض محمود
 ۶ جهای فیض محمود
 ۷ جهای فیض محمود
 ۸ جهای فیض محمود
 ۹ جهای فیض محمود
 ۱۰ جهای فیض محمود

۱ جهای فیض بشارت
 ۲ جهای بادی الی فیض
 ۳ جهای فیض محمود
 ۴ جهای فیض محمود
 ۵ جهای فیض محمود
 ۶ جهای فیض محمود
 ۷ جهای فیض محمود
 ۸ جهای فیض محمود
 ۹ جهای فیض محمود
 ۱۰ جهای فیض محمود

درنگا ساگر جریان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز برآمده در بحر فوار در بحر
 ششویگیلا کاجی است داخل گردیدند و واقعه عجیبه جاده غریبه و داده حکایت منظومه
 در پنجایک قصه آمد بیاد
 حکایت عجیب است بمان بوشدار
 که میگفت آن سید پاک کیش
 که من چون ز مسکن بیستم کم
 سوے مشرق ملک هندوستان
 چو یکسر ز انهار کردم گذار
 بآن صورت معنوی شد پدید
 بجاء و جلال و برعب کمال
 بن گفت بامن جبارت مساز
 منم آنکه فرعونیان را بپاک
 هزاران سفاین بهر سال ماه
 ندانی محطسم بگرد زین چه
 چرا سیر گردیدی از جان خویش
 ز جان خود امر وز سیر آمدی
 بجانت اگر نیستت بیسم و پاک
 که از وصف اوطا طقه ماند لال
 که تو صغوه هستی و من شل باز
 نمودیم بے بیم و بخون و پاک
 ندانی که چون می نسایم تباه
 منم دائره نقطه و ارشن بین
 ز زخم چه دانی تو در مان خویش
 که پیشم بدینسان دلیر آمدی
 چرا بمریان را نسائی بپاک

۱ جهای فیض بشارت
 ۲ جهای بادی الی فیض
 ۳ جهای فیض محمود
 ۴ جهای فیض محمود
 ۵ جهای فیض محمود
 ۶ جهای فیض محمود
 ۷ جهای فیض محمود
 ۸ جهای فیض محمود
 ۹ جهای فیض محمود
 ۱۰ جهای فیض محمود

و چه اناث زاید الوصف از
 دیگر بگویند در سر و جابیه بکشند
 بیک سقورات ایشان برقع
 پوشانند در کچه و باز دارند
 زنان حرمین شریفین زاید الوصف
 شرف و تقیض آنها که خادم و جار
 ندارند برای امورات ضروریه

۶۸

خود باز از گریه زنده و بهر ناز
 بچکانه در سجده جلال جانت
 میشوند دام و سبب از چون گشت
 شافعی المذهب بر مکان آن
 گذاره جازات بر مکان آن
 بکده عظیمیست بجز در در و در
 و کتافه در بابی از زنان یا
 چنان بود بار خدای

بگویند که اینها را که در میان ایشان است از ایشان جدا
نمایند که اگر ترا حاجت نکاح
بودی عقد نکاح خود را بنویسند
سب آنکه فقط روی نشان بماند
سکرده که اگر میخواهند و فاضل

بقسام خدمت پیش آیند
و درین ملک کثرت فیلان
که صاحب واکا بوده و نوازده
فیلان نباشد و فیلان و رنگ
خدمت های صاحب خود بیان
خندنگارانسان میکنند گاهی
نیز کشتی مینمایند و گاهی ب
از دریا می آرد و چشم غور
و خانه شکست باطلو

نصف مهر مقرر در فی الفور بدست قاضی سپرده بانکو و خوش خیاله زن خود میرود و چون بناوی صاحب جهاز قبل و انگلی بر اکبان جهاز میرسد آن بانکو طلاع یافته شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میازد قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکد ورتو جهاز نشسته را بی منزل مقصود و خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام مدت آنیکه بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج دو نیم سال بوی بسیار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال نخواهی آمد هر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بند مضبوط جهاز را بچین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد و صد روپیة زن صاحب جمال بقصد آورده اند فی که جهاز ایشان برکنار آید آن دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز را فروشد و زری که بر کولازم باشد بزن بانکو سپرده طلاق میدهند ازین باعث در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بجد بلوغ و جوانی میرسند و از پدر خود مطلقاً و طلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند همین جهت است که ایشان را با پلا میگویند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر را کمال رونق و ضیافت مسجدی که در و حوض نباشد و فروش مکلف و فالو سهامی زیاجی و قندیلهای خفایا با انواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و اگر احیاناً در آن مسجد مسافری فروکش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

پایه که صاحب
والدین خود کردی از این
بیاورد و مالک خود بود
حمار را دیدم که بر دیوار
نشسته و پیلان از براه
لب و گل خشت آمده

۴۰

ما پس ده قلم روز دین
ست بس کرده و این
ن ملک عالم دوازده ماه
یم سدر قش از اقسام
نه در پی پیدا شود که چون
نیملر دو دارا بخورند
خوانش نیز زمین اندازند
اعت نوز

بلا فقیست بعد فم کردن
و اکثر در خفتای این بیوه دکان
همدیان بجزای نامند
میکنند و این زن خور را با جمل
بیرون آید و او از کسان میخواند
سیاه دران سوراخ زده
بعد در بر کدور

[illegible]

جہاں زخم رفته در آئین
خونیکه ز غارت شده از غور و زور
اندها آغ رفته بین باب و پیر
زان شر و زخم خاوندان
رفت چو نقش کربان کاران
یافد راجت کف شان و دم
دام ملائکت ز دانش تیر
چون مکے داد اندامان
نذر آراچان

حالت یافت دست داد
 باز به چون هم از آن
 با او نداشت که عباد
 داند که عباد را شده
 در آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

سید الهادی عرض نمود که جناب نام قانع خود را طلب داشته ماسوره فرمایند که غسل نموده

عده بندند ابیات مولف

وقت احرام ست بان اشیا رشو عزم بیت اشده اگر باشد ترا از همه لذات نفسانی گذر دور کن از خویش اخلاق دنی خشم و شهوت را از خود کن بر طرف غسل کن احرام پوش و لب کشا نفقه لبیک از بانگ بلند با لب لبیک از لب احرامیان در صبح و در مسایع سرفراز همچنین وقت لقاس و دستان	چند خبی زود تر سیدار شو مرده شو و انگه گفن پوش و بیا شو ملک اکنون ز شیطانی گذر چون حسد چون بعض و چو کبر و منی نارضای حق ترا آید بگفت نعره لبیک زن مرد خدا به بست ایزد را درین دم پسند بست بر شیطان چو شمشیر و نشان همچنین چون فاسخ آئی از نماز نعره لبیک زن ایدلستان
---	---

آنحضرت همه کبر و غیره بر من سطح جاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از
 غسل چادر احرام کتان عبارتست از چادر و تهنه که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت
 گشته بر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس نیتنای نوعی گلریز
 گشتند که بیلان افلاک بترانه تحمید و تآفرین بر بزرگواریدند بعد اسب بکپای عرو
 نیاز در فضای بهیله زاری و انکساری که اقصی اغایت خاکساری بود چنان جولان

آنجا رسیدند و بکنز ملوک
 رسیده و دست کید و دزد
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

ایزدی مشغول و مشغول
 بعد از آنکه در آن
 داند که عباد را شده
 در آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

دینت پانزده کنون یافت
 زارین تا نانوایان بکوب
 نضره انکساری با جیب
 بین می از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

رای گردیدند و بوقت صبح در تریه جده فروکش گردیدند تمام روز در آنجا مقیم ماندیم تا
 گاهان بر محل نشسته در مقام حدیثیه که در شان آن نزول آیت کریمه لقَدْ خُفِيَ
 اللَّهُ عَنْ الْمَوْنِينَ اِذْ يَبْأَيُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَكَتَبَ
 السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَتَاهُمْ بِمِصْرَاتٍ مِنْهَا وَمَا كُنْزُ الْاٰيَةِ وَرَسُولَهُ فَقَدْ اُرُو
 شده رسیده و در آنجا امام الهادی بن باجمیع یاران بدعا مشغول گشتند و بر آفرین جمع
 قانع کمال ابتهاج و تضرع و خشوع و عجز و اسباب الطیبات سلسله فرمودند باز از آنجا
 روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بجز
 رویت کعبه معظمه و اشد لهافت و تضرع و عجز و اسباب الطیبات سلسله فرمودند باز از آنجا
 بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و شتی
 نمونه از خرد و جگر چاک و قاصد است حاصل قصه پای آت مقام ذی الاحترام و عرصه
 دراز در شجاعت و جناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل بخواست و از کثرت
 بجا و زاری و اتمثال و بقراری یا رای حرف زد و نداشت و آن امام جامه بپوشید
 کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآبیده می شستم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدم کنون	نقده ز خوانشن بچشیدم کنون به
محنت ما جمله سپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرزید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه میسمان و خدا میهن
سفره نعمت پی ما بر کشاد	جمله مرادم بر ما نهاد

بیت پانزده کنون یافت
 زارین تا نانوایان بکوب
 نضره انکساری با جیب
 بین می از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

دور گشت نماز طواف مقام
 ایام عید السلام و شتی
 از مسجد الحرام از راه باب الصفا
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

بیت پانزده کنون یافت
 زارین تا نانوایان بکوب
 نضره انکساری با جیب
 بین می از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین
 از آن کفر و دین

فیض شایان خود شریف
ارزانی داشتند و سوال
دقیق در کرم عظمی که در اطون
خان واد اصلیه پیچیده
گشت و در عین اقامت کمال
واقع عظیم در بیت مخدوم
مردم و والده مولانا محمد
شہید رحمت اللہ تعالیٰ از
مکن بطول بنصبه بزرگی بود

اب دیا بود در سبزه خاکی
مردمان کو به یوسف و زلیخا
علی در حسن آب است پس
زنی دوری به کباب است
عالم از روی درد روزگار
ناله ای که در دل روزگار

و در این قصه نقیضین مانع است
غرض از کتاب اینست که این
سوی شهر بخارشد و این
و یکبار باران می بارد
و در این قصه نقیضین مانع است

عالم و ملک این دو کس را که از اول در آن عید
نیک بود و دهنت در کوه
و از آن زخم نهادن بر آن
دفعه آن سنگ را با خود
کار را بنامه از بنابر من
بر علوم و عقول

فوت و نوحه و جود و شوق

و این کتاب را در این کتابخانه
دارای یک رکب است

ز یک قطره آتش قناد صد بگیر
چکیا بی بعضی کشیدند
روان سوی شهر می کشیدند
از آن خرد علایق آن بگذشتند
عبد قافلہ یافت راه نجات
خجسته کیست نی به موجب قول
نبوی علیه السلام که گفت آنچه
بالمکاره مجمره باب وجود فائده
مغفور و غیر مومن است چگونه

فقط در وقت نماز و غیره
و ازین دینی غنی است
و در دنیا و آخرت سود
بخشیده و باریک
بیمه است
که مطرب قمار و غیره
کی چندین
بماند
مرا
مرا

دشمنانان بجزایر اقیانوس
بخواست اهل قافله خوش
خج و دود و برایش از هر سو
آمدن مولنگ و دخترش کبریا
نخایم لایق میشد یک نگاه
درب حق و صلح گاه
اعتدال آفرین و آب و آتش
و تفاوت باب از جاده

و فرشته بانان بکلیک از حق تعالی
نمودن و اطفال خود را پیش
از بیانی نشان دهند که اینک به
استخبار رفته بود و نیز فرمودند
که قاطعان طریق را چهار سو
پوشش می آرند و بدو اسکافیکس
نمیدارند از موروثی

102

بیشتر در چوین نوبان
دران وقت چون حیات آن
نیاباری جنگ و راه گزین
حقایق از ترس و تیغ و کین
ملک شاهی درع و جوشن
زمان نوحه که بر حال خویش
چنان و باسوان اطفال خویش
چنان مرد و جوان

سم از انجا که بزرگوار صاحب مدبر

بهم فاعلم ان لا رست نیست
سوی مقصد خوشتن با چرست
دو شب پیش از وصول منیر
سنوره علی سکنها الصلوة که
طبیعت حضرت سیدالسلطن
نهایت باجاق و از شدت
سختی جمعی و صواعق تفتش
طاف و دیدر چهره ایشان داد
مجان بود و درمناهای ربوبی
نماه را بخواب

قضی را منتحی باشد در آن حالت بر ملالت امیر جلالت این قافله بارئیس آن گج ده
شقاوت پزده که رشته اخوت و محبت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود و چار شده دیگر
را بشناختند و بزودی پیشش رفته سلام کرده و رسم معافه و مصافحه با هم سلوک کردند
و گفتند که درینار ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول و دین قافله جز خوراک
و پوشاک از محکم مال اسباب هم نیست و ویم آنکه احد پاشا نائب سلطان بضمانت خود
اینهار را بمن داده انیطرت فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون
آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که ملو و مشخون از زر مغربست بدبال
ما میرسند و از اینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و غنیمت غیر تر قبه باید امکا شست
و مرا مرهون منت و احسان خویش باید پنداشت **مثنوی**

<p> پس بایگی تافله مغربی است بمغرب نشان گر شود آفتاب همه ناقه اش حامله از زر است رئیسش چو این مرده از وی شنید روان رفت ناگه بکوه بلند ازان بانگ آ بخله جمع آمدند شد از برکت سید کائنات هم از برکت آمله همنام اوست </p>	<p> پیر از گوهر و در هم مغربی است و له مشرقش فان پیر از زیاب همه محاش معدن گوهر است ازان دست بردار شد آن عنید بشکر یک بانگ زد آن نژند چو پیر و انسا گرد شمع آمدند علیه السلام و علیه الصلوة رضا جوی اینودی کام اوست </p>
---	---

که تو ای در راه نمایی
ای خوش آن گوی راه روی
که تو از دست خویش بکشای
فارم اسد به آن بهم
که تو به عیادت آنی
بهم از محبت آن مضم
قطع

ازین نویدم وقت جای دیدم

۱۰۴

السلام ای ساقی بزم الشکر
السلام ای غافل مجنون
السلام ای کعبه تبارک و تعالیٰ
السلام ای خورشید عالم
السلام ای یاور دین اسلام
السلام ای مصداق حجاب و عفاف
السلام ای صادق و خالق ناز و نیاز

سید داود بنی با حسن بوده می
شاک اشرف اقدس بنوی
آخفت او بد ضرب بار در
بنوی که یک سکه از میدان
انوارت بر سیم و یک سکه
بوساطت فواید الماس که
به اتفاق افتاد در این
سید داود اقامت آن شهر است

دشمن برادر با او در میان
ای قاتل را که در میان
بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

آمدن جیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیاناً بعضی اشخاص خواص را
با خود باین کرامت اختصاص بخشیدند چند بار راقم را بهر ای اشارت میفرمودند لیکن
بلا حظه آنکه جسد شریف نبوی از میانیکه سید مراقب می نشستند دور و در مفاصل و همین قدر
تفاوت پایانی داشت و لیکن بالانشستن میشد گو که حجاب بود قبول نه نمود و بعد
بست و بخیز و ز لشکر بر سر ماناخت و از دست قطا ول و تعدی خود سلطان گما
راستمنور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
برنج نوشت غر بادر کج گول خیزیدند و اغنیاء در حصار تقام و سمور آمدند بر سر منته
آفتاب دوختند و شهابان جوسان آتش می افروختند اهل قافل
که کلام همچون هیچ رخت سرمانیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بجز نقدان شاید
هر که شام گایان بهیری می نمودند چون کاکل هوشان پریشان ابواب افسردگی بود
عالمیان باز در رسوم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم با اعتقاد انباز قلمنوی

دشمن برادر با او در میان
ای قاتل را که در میان
بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

هوا شد اشک ریزان چون پنهان
شده یکبار روی با غم از رو
غلط در لرزه بود از چنگ سرما
خسزیدی شمع در دامن قنیل
جهان شد سرد از کافور خواری
بهار آخر شد و فصل خزان شد

بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

حسرت این اثر را که در میان
ای قاتل را که در میان
بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

چرخ کج رفتار صد کرد و عاوار و نهان
مهر و کرمش سر بر مهر است از وی الحذر
گاه یوسف را از آغوش پدر دور افکند
اتفاقاً یک دو کس گزند و صلی یافتند
یک دو کس را گردنی شادان منور یافتند
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
ای علی برخیز با احمد بسوی مکرو

اکنون وقت آن سید که قصیده نعتیه که نوکر بر خامه مؤلف این نامه کرامت شماسه است
آویزه گوش ستمان ساخته مسرور و مخطوط نایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر و اهر
تحسین از هر گوشه دامن دامن بر ایم ابیات نظم

گرفت ملک و لم شاه غم بآسانی
متاع صبر شکیم از و بقارت رفت
ز خار حادثه چون گل تمام محو و جم
بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم
تمام سوده الماس میشود و بهیات
ز رشک دیده من کاب و رنگ گریه زد
ز سوزش تو من ای ناکخت حیرانم

بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

حسرت این اثر را که در میان
ای قاتل را که در میان
بجای همه خاک را در میان
نرسیدن در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان
نبرد بسین در میان

دلائل و حج و بیانات زرقانی
صدرا شمس الدان لا اله الا الله
درب بیکدین بن عیسی که از بلخی
چهارم که شمس زاری تواریخ است
چهارم که اگر کنگر کند چنانی
پیر آن بر است اگر کنگر کند چنانی
چهارم که شمس زاری تواریخ است
چهارم که اگر کنگر کند چنانی
پیر آن بر است اگر کنگر کند چنانی
چهارم که شمس زاری تواریخ است
چهارم که اگر کنگر کند چنانی
پیر آن بر است اگر کنگر کند چنانی

و نالان با نامزدگان
اشک بر زبان در گویان خویشان
مادر مغرب با جمیع قاقادول
کی و شب بوی بعدا

گرفته از بیت نامی
بیوی سخن خود باز شناسی
هم بود و نه صوغه باز شناسی
عبد و در دست ندیکو چشم زلزل
سوارسی همان جبار کز از یک
جبار آمده بود و نرسور شده
بیرود و در یکماه از اتوبولی فر
ماه ششم در کلکته رسیده تاد و ماه

گرفتہ از بیت نماز
بیوی

بسم الله الرحمن الرحيم
 از دفتر پند و اندرز
 مابین حق و صاحب کمال
 قانع البدیع و الماسین شاه
 دارالانوار و الماسین شاه
 عبدالمعز و صاحب کمال

به از اول و اول به از اول
 رتبه بان می و نه در آن می و نه
 گذشته تا رسید این طرفه نوروز
 چون از آخر به حالات سفر حج رفت
 حاصل گردید درین مقام در آن
 و پنجم گشت که خطی رسید به جانب
 خدمت فیضد آب الملمومین
 از یلیقه اشک الالین بهر خیر
 آورده اند در آخرین کتب
 برای برکت بعینه و بکینه
 کیان شایده و عدا و دشمن
 علی و صلوات و بر سر آرد
 نقل خط حکمت سید محمد
 صاحب اسمی مولانا فیض
 اولانا شاه عبدالعزیز
 که از مذکور

و بابر
بن محبت بانست و مکافات
و یکیش تو خود را مرا حکم شد
که با وی بگو که ترا بخت خوش
بر داین خطاب وی هم شنید
که این حکم بجا آورد و با
بخت و آسوده گردید و خوش
گرفت و روزی که از دیار و دیوان
خاکیم و در کشتی با سواران رسیدیم

۱۱۲
مثل من هزار بار بنده عاجز
اند که کسی آنها را نمی پند
مکانها را گذاشته میر و نذر آن
مکانها بدرونی آیند و در کجا
میکنند این است و الفت
و بنا بر فضل تست و فی الحقیقت
و محبت بانست و مکافات
و کینش تو خود و

و بیست خود می نمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش اندوده
شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و بحال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و بیست
آن شجب شدم تا ما در آنجا بخیمال مشاهده حضرت ذوالجلال هم جلشاه حاصل بود که
غیبتی و غفلتی از آن نبود چون بیستش دیدم و درخواست او معلوم کردم عیب
و ترس آن هملاد نفس من اثر نکرد و پیر و آن نمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بزرگ خدایتعالی هستیم از التجا بتو چکار برگرز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو من و آسمان و زمین و سوره چهار و همه را بدست قدرت مالک خود یکسان شیم
و هیچ و تنای و عظمت و کبر بای حضرت حق جل جلاله بیان نمودم آن روح این
بیان شنیده از مولو جامع رفت تا ما شادان معلوم میشد آنوقت که جواز بقامی رسید
بشهر دیر بخانه انداخته و بفرستاد

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

ترودی بود که احیانا اهل قافله را خصوصاً از زنان را بسبب غیبت فقیر رنجی و تنگی
 میرسد و در فرود آمدن خود متردد بود و شب جمعه مگر بی نظیر آمد و آن روز در زمین
 میدیدم و اندیشه آن بود که بسا در اوقات آن و قطعاً اطریق باشند و سموع شده بود
 که گاهی قزاقان قطعاً لطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت بنمایند اینمندی
 موجب خلجان خاطر گشته بود و حفاظت و صیانت به حال موجود مدعو را جناب آید
 و در فرود آمدن از جهاز تردد و زاندر بصر سیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق از هم
 الراحین جلشانه بشارتی یافتیم باین مضمون که تو بعد از برو و ایندارا بر ما بگذار
 پس و ما کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که در آن جهاز بودند همه شامل یکجای حضرت
 اقربا و لواحق این عاجز زاید از دیگران در آن بشارت نصیده میشد و صبا جمعه که
 بنورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسید بعد از آنچند رکعت نفل دعاها
 کردم بجز سجده اجابت از آن سو متوجه بود و مترده بار رسیدگی از جانب غیب بحال
 که آنیکه همراه فقیر بودند غنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا پوشانیدن خلعت
 ناخه که از شنودی و رضای و افره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشایده فقیر
 بتفصیل میشد و رحمتی تدبیر بجا از آنها بآسان حج که در آن جهاز سوار بودند من بعد
 بسیار سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد تمام مایان بر دست فقیر
 متوجه شده که مضمونش بخشش و خفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
 دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک بجزوار

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

والا بدان درویش را رخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد
 و جوش حمت الهیه در آن وقت اولاً بحال آن مرد پیر که مرسته معاشه میشد که او را بجا
 سعادت الهیه فراتر بردند ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریا
 شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بر آن که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدم
 و چون که جهاز محاذی ملزم رسید و استقرار احرام کردم فقیر غسل مینمود و چندی از زرقا
 غسل میدادند و اعانت در آن کار میکردند مغزنی و بخشش در حق همه کاین عمل
 نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند من بعد که وقت تبلیه رسید شغف در آن
 مجمع سبقت کرده به تبلیه آواز خود را بلند ساخت غنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
 از تو تبلیه میگویی تبلیه اش را مانمی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در کعبه مظهر
 هرگاه که از یزدی طوی گذشته متوجه گدا شدیم تا از آن راه در انیم حالتی عجیب بین
 که شترش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضار آن واقعه و آنحال اثرش
 جلوه گر نایان میشد لیک که میگفتم بشایه میگفتم این گفتن مجاطبه شایسته بود و اجابت و
 قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فسخی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکنم
 در آنحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنگار و شرمند
 از بلاد و در دست بحر و مان تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
 و چنان خواهند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزایش آمد باین کیفیت که اینها
 چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال غنایت و رحمت اند و خصوصیتی سیدانه اشارتی

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

این سخن بود که در این کتاب
 در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز
 و در بیان غایت فقر و نیاز

یصفون و سلام علیہ
 سبحان رب العالمین
 ربو عظیم
 یصلح ان کوشد و در ان
 بنویسند و در ان
 بنامه مصنون و محفوظ
 انرا فی ہر دو
 بنامہ از خانی

عالم می باشد چون از دو عالم و نامدار
با وقار و شوکت و شانت بسیار
نمند دارد هر که اندر سایش جایگاه
در جنهای فلک بر او در پرست
فیض بخشیم بحیثیت غافل و غلام

۱۱۸

دست او جلالت یانند و کبریا
قاف عاشق را که گمان که طمع
کنند بدارد صد هم تنه از فنا
که گنج کیمیا از دست حاصل کنی
کان گنج خورشید صبح و
از غت خورشید صبح و
نیز نیست و گنج خورشید

۱۱۹
محمد علی خان بهادر
سولت جنگ خداوند
که وزاد الله نعمه و ناله و غلله
نام شد

بصیرت افروز کتابیں

تہذیب ایمان از امام اہل سنت احمد رضا بریلوی ۲/۲۵

شعر حسن از نظیر لدھیانوی ۴/۵۰

فاضل بریلوی علمائے جاز کی نظر میں پروفیسر محمد مسعود احمد ۲/-

فاضل بریلوی اور ترک موالات ۴/۵۰

تحریک آزادی ہند اور السواد الاعظم

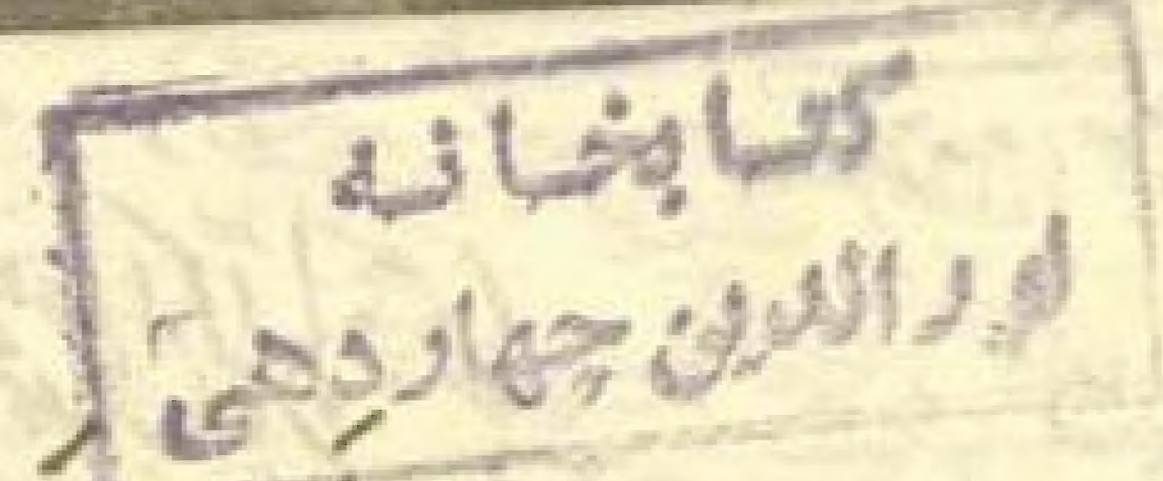
اقبال کا آخری معرکہ (مولانا حسین احمد دیوبندی کے نظریہ

ملت از وطن است پر حکیم الامت علامہ اقبال کی تاریخی تنقید اور

اس پر علمائے دیوبند کے اعتراضات کا جائزہ) از سید نور محمد قادری

مذہب الاسلام از حکیم مولوی محمد نجم الغنی امپروی

رضایہ سلی کیشنز
میں بازار
دانا صاحب لاہور



طبع : تاج الدین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سومر پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذات گرامی محتاج تعارف نہیں وہ علم و فضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریب بعید کو منور کرتی رہی وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیان حق سیر بھرتے رہے ان کے فیوض کا دائرہ برصغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مروجہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کامل دستگاہ رکھتے تھے، انہوں نے اس تحریک کے دور میں قلمی جہاد کیا جو بدعت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ بیباکی اور اس سے بھی آگے گستاخانہ طرز عمل کی مظہر بن کر رہ گئی، علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا رد عمل ایک فطری بات تھی مخالفین اعلیٰ حضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے ٹکسیر انا کی خاطر اعلیٰ حضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوف ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر و تقریر میں مانعت کی تھی انہیں قبر پرست، جلوہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا مشہور کر دیا گیا، افسوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سواد اعظم نے کما حقہ توجہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں بڑھتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوفیائے کرام کے کم علم عقیدین نے رد عمل کے طور پر اپنایا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرنا، پر فہمیر محمد مسعود اس لحاظ سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی زیر تبصرہ کتاب انہی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسلک کے عظیم علماء یہاں تک کہ بیت الاحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدرسین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سُن پڑ کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا، کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک درجن سے زیادہ جید اور مسلمہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آراء پیش کیں کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالات زندگی ان کے علمی و فکری کاموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سواد اعظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیے۔

تصویر نگار مسعود جاوید ہدانی

۱۱۰۳۵۵

کتاب خانہ
قورالین چہار دہلی